



کارگران جهان متحد شوید!



ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست | شماره ۲۵۹ | شهریور ۱۴۰۵

جنگ، بحران و مسئله قدرت اجتماعی در ایران

بیانیه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

صفحه ۲

■ برنامه برای تغییر

خوانشی از برنامه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

صفحه ۷

■ هنوز همان پرسش صمد؛

چرا کودکان از آموزش برابر محروم‌اند؟

صفحه ۱۱

■ به مناسبت سی‌وهشتمین سالگرد

قتل عام زندانیان سیاسی

صفحه ۱۴

■ از بطن ناامیدی تا طلیعه‌ی رهایی:

درآمدی بر عاملیت انسان

امید و ضرورت همبستگی در ایران امروز

صفحه ۱۵

■ پشت صفحه چه می‌گذرد؟

قدرت، الگوریتم و تولید واقعیت

صفحه ۱۸

■ در هفته‌ای که گذشت...

صفحه ۲۰

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری فدراتیو شورایی!

بیانیه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست جنگ، بحران و مسئله قدرت اجتماعی در ایران

۱. جنگ منطقه‌ای و گسترش میدان بحران

جنگ در غرب آسیا طی ماه‌های گذشته از مجموعه‌ای از رویارویی‌های نظامی پراکنده به بحرانی منطقه‌ای با ابعاد اقتصادی و جهانی تبدیل شده است. میدان این جنگ اکنون از ایران و فلسطین تا لبنان، عراق، یمن، خلیج فارس، دریای عمان و دریای سرخ امتداد یافته و دو آبراه حیاتی هرمز و باب‌المندب را مستقیماً درگیر کرده است. رقابت دولت‌ها بر سر قدرت منطقه‌ای، مسیرهای انرژی، بازارها، حوزه‌های نفوذ و شکل آینده نظم سیاسی منطقه با زندگی میلیون‌ها انسان گره خورده است. بمباران، محاصره، آوارگی و کشتار یک سوی این واقعیت را تشکیل می‌دهد و تورم، افزایش قیمت انرژی و مواد غذایی، کاهش دستمزد واقعی، گسترش فقر و انتقال منابع عمومی به بودجه‌های نظامی سوی دیگر آن است. ایران در مرکز این بحران قرار دارد. جنگ دوازده‌روزه خرداد و تیر ۱۴۰۴ مرزی را که طی دهه‌ها میان درگیری نیابتی و جنگ مستقیم وجود داشت از میان برد. حملات اسرائیل به مراکز نظامی و هسته‌ای ایران، ترور فرماندهان و مقام‌های حکومتی، پاسخ موشکی جمهوری اسلامی و ورود مستقیم ایالات متحده با بمباران تأسیسات هسته‌ای، حمله مستقیم به خاک ایران را به بخشی از واقعیت سیاسی منطقه تبدیل کرد. توقف آن دور از بمباران‌ها نتوانست بحران را پایان دهد. طرف‌های درگیر بازسازی توان نظامی خود را آغاز کردند و جامعه ایران وارد دوره‌ای

شد که سایه بازگشت جنگ بر اقتصاد، سیاست و زندگی روزمره سنگینی می‌کرد.

۲. بحران اجتماعی ایران و انفجار دی ۱۴۰۴

جامعه ایران در همان دوره با یکی از عمیق‌ترین بحران‌های اجتماعی چند دهه اخیر روبه‌رو بود. تورم، سقوط ارزش پول، بحران مسکن، بیکاری، کمبود انرژی، کاهش قدرت خرید و فرسایش مستمر دستمزدها زندگی میلیون‌ها نفر را تحت فشار قرار داده بود. منابعی که می‌توانست صرف آموزش، درمان، مسکن، حمل‌ونقل عمومی و تأمین اجتماعی شود، در اقتصاد نظامی، دستگاه امنیتی و آماده‌سازی برای دور بعدی جنگ مصرف می‌شد. این روند بر ساختار طبقاتی جامعه فشار بیشتری وارد کرد و بخش‌های وسیع‌تری از مزدبگیران، بازنشستگان و فرودستان را به محدوده فقر راند.

اعتراضات دی ۱۴۰۴ در چنین شرایطی شکل گرفت. بحران معیشتی و سقوط ارزش پول به سرعت با نارضایتی سیاسی انباشته‌شده درهم آمیخت و اعتراض به شهرهای متعدد گسترش یافت. حکومت با قطع ارتباطات، بسیج دستگاه امنیتی، بازداشت‌های گسترده و کشتار معترضان پاسخ داد. ابعاد واقعی کشتار هنوز به‌طور کامل روشن نشده است و سرکوب خانواده‌ها، محدودیت دسترسی به اطلاعات و جلوگیری از مستندسازی مستقل امکان دستیابی به آمار نهایی را دشوار کرده است. آنچه از این سرکوب باقی مانده، هزاران خانواده داغدار، زخمی و بازداشتی و جامعه‌ای است که حافظه این کشتار را با خود حمل می‌کند.

دی ۱۴۰۴ واقعیتی اساسی درباره جامعه ایران را بار دیگر آشکار کرد. نارضایتی اجتماعی چنان گسترده است که یک بحران اقتصادی می‌تواند طی مدت کوتاهی به اعتراض سیاسی در ابعاد سراسری تبدیل شود. در برابر این ظرفیت عظیم اجتماعی، دولتی قرار دارد که از ساختارهای منظم نظامی، امنیتی، اطلاعاتی، اداری و رسانه‌ای برخوردار است و برای حفظ قدرت و نظم موجود از خشونت گسترده استفاده می‌کند. فاصله میان ظرفیت اعتراض در جامعه و سطح سازمان‌یافتگی آن، یکی از مسائل مرکزی مبارزه سیاسی در ایران امروز است. کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و مردمان تحت ستم در سال‌های گذشته بارها قدرت اعتراض و مقاومت خود را نشان داده‌اند. مشکل اصلی در فقدان پیوندهای پایدار میان این مبارزات، ضعف تشکلهای مستقل و توده‌ای، محدود بودن شبکه‌های سازمان‌یافته در محیط‌های کار و محلات و فقدان نیروی سیاسی ریشه‌دار در میان طبقه کارگر و فرودستان قرار دارد. لحظه انفجار اجتماعی می‌تواند صدها هزار و حتی میلیون‌ها نفر را به حرکت درآورد، اما تداوم مبارزه، حفاظت از نیروها، گسترش اعتصاب، ایجاد هماهنگی و شکل دادن به قدرت اجتماعی به سازمان‌یافتگی نیاز دارد.

۳. دور تازه جنگ و بازآرایی قدرت در جمهوری اسلامی

هنوز پیامدهای کشتار دی‌ماه بر جامعه سنگینی می‌کرد که حملات گسترده مشترک ایالات متحده و اسرائیل در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ مرحله دیگری از جنگ را آغاز

برای کاهش خطر شناسایی با سامانه‌های موقعیت‌یابی خاموش حرکت کرده‌اند. در روزهای اخیر تعداد عبور کشتی‌ها در برخی مقاطع به کسری از سطح عادی پیش از جنگ رسیده است. نفتی که پیش از جنگ با حجم بیش از بیست میلیون بشکه در روز از این آبراه عبور می‌کرد، اکنون در معرض اختلال مستمر قرار دارد و هر موج تازه حملات نظامی می‌تواند این مسیر را محدودتر کند.

عربستان طی ماه‌های گذشته تلاش کرده بود بخشی از صادرات خود را از طریق خط لوله شرق-غرب به سواحل دریای سرخ منتقل کند و وابستگی به هرمز را کاهش دهد. حملات اخیر به این خط لوله بخش بزرگی از ظرفیت آن را برای چند هفته از دسترس خارج کرده است. ظرفیت این مسیر تا حدود هفت میلیون بشکه در روز برآورد می‌شود و اختلال در آن، هم‌زمان با ناامنی هرمز و افزایش کنترل حوثی‌ها در باب‌المندب، یکی از مهم‌ترین مسیرهای جایگزین صادرات نفت منطقه را تحت فشار قرار داده است.

باب‌المندب و هرمز اکنون در یک زنجیره واحد قرار گرفته‌اند. هرمز ورودی اصلی خلیج فارس به دریای عمان است و باب‌المندب مسیر ارتباطی دریای عرب با دریای سرخ و کانال سوئز را تشکیل می‌دهد. اختلال هم‌زمان در این دو گذرگاه بخشی از تجارت میان آسیا، خاورمیانه و اروپا را مجبور به استفاده از مسیر دماغه امید نیک می‌کند. این تغییر مسیر زمان سفر، مصرف سوخت، هزینه بیمه و قیمت حمل کالا را افزایش می‌دهد. شرکت‌های کشتیرانی و بیمه‌گران این هزینه را به قیمت کالا منتقل می‌کنند و افزایش هزینه حمل به زنجیره تولید و مصرف جهانی سرایت می‌کند.

۵. اقتصاد جنگ و انتقال هزینه آن به طبقه کارگر

در همین هفته قیمت نفت بار دیگر از مرز صد دلار عبور کرده و نگرانی درباره عرضه جهانی انرژی افزایش یافته است. این افزایش صرفاً در بازارهای مالی باقی نمی‌ماند. قیمت بالاتر نفت و گاز به هزینه حمل‌ونقل، برق، کشاورزی، کود شیمیایی، مواد غذایی، تولید صنعتی و پروازها منتقل می‌شود. خانواده‌هایی که هزاران کیلومتر از

نظامی جمهوری اسلامی را هدف گرفته و اقتصاد ایران را زیر فشار بیشتری قرار داده است، با این همه ساختار حکومتی پابرجا مانده و هدف اعلام‌شده ایجاد نظم سیاسی مطلوب و اشننگتن تحقق پیدا نکرده است. جمهوری اسلامی نیز توانسته هزینه‌هایی که هنوز ابعاد آن مشخص نیست، به طرف مقابل و اقتصاد منطقه تحمیل کند، اما نتوانسته توازن بنیادی نیرو را به سود خود تغییر دهد. حاصل این وضعیت، دوره‌ای طولانی از حملات نظامی، آتش‌بس‌های شکننده، مذاکره، تحریم، محاصره و تهدید متقابل بوده است.

توافق‌ها و تلاش‌های دیپلماتیک ماه‌های ژوئن و ژوئیه نیز شکنندگی همین وضعیت را آشکار کردند. تفاهم‌های مربوط به توقف عملیات و بازگشایی هرمز دوام نیاورد و اختلاف بر سر تحریم‌ها، برنامه هسته‌ای، لبنان، کشتیرانی و شرایط امنیتی منطقه دوباره خود را نشان داد. در هفته‌های اخیر نیز تلاش عمان برای برگزاری گفت‌وگوی تازه میان ایران و کشورهای منطقه درباره مدیریت عبور کشتی‌ها از هرمز به تعویق افتاده است. گسترش جنگ در یمن و تشدید اختلافات عربستان با ایران بر سر نقش حوثی‌ها، امکان رسیدن به توافق منطقه‌ای را دشوارتر کرده است.

۴. باب‌المندب، هرمز و گسترش جنگ به شریان‌های اقتصاد جهانی

تحولات یمن طی روزهای اخیر ابعاد جنگ را بار دیگر تغییر داده است. نیروهای حوثی در یک پیشروی سریع در ساحل دریای سرخ، شهر راهبردی مخا و مناطق اطراف آن را تصرف کردند و سپس به جزایر واقع در باب‌المندب رسیدند. تصرف میون یا پریم، جزیره‌ای که در میانه تنگه قرار دارد، موقعیت نظامی آنان را در یکی از مهم‌ترین آبراه‌های جهان به‌طور محسوسی تقویت کرد. در ۱۴ سپتامبر تصرف جزایر حنیش نیز دامنه حضور آنها در دریای سرخ را گسترش داد. این تحولات، باب‌المندب را از یک مسیر آسیب‌پذیر در پیرامون جنگ به یکی از نقاط مرکزی آن تبدیل کرده است.

اهمیت این تحول زمانی روشن‌تر می‌شود که آن را در کنار وضعیت هرمز قرار دهیم. تردد کشتی‌ها در هرمز طی ماه‌های جنگ به‌شدت کاهش یافته و بسیاری از کشتی‌ها

کرد. علی‌خامنه‌ای و شماری از فرماندهان و مقامات ارشد جمهوری اسلامی کشته شدند، مراکز نظامی و زیرساختی هدف قرار گرفتند و پاسخ جمهوری اسلامی دامنه جنگ را به پایگاه‌ها، منافع و مسیرهای حیاتی مرتبط با آمریکا گسترش داد. جنگی که برخی نیروها تصور می‌کردند می‌تواند در مدت کوتاهی ساختار جمهوری اسلامی را فروپاشد، ماه‌ها ادامه یافت و شکل منطقه‌ای پیچیده‌تری به خود گرفت.

ساختار جمهوری اسلامی ضربات سنگینی دریافت کرد، اما دستگاه دولت و نهادهای نظامی و امنیتی توانستند بخش عمده ظرفیت خود را حفظ کنند. مجتبی‌خامنه‌ای در رأس رسمی ساختار قرار گرفت، در حالی که ابهام درباره وضعیت جسمانی، میزان اختیار و نقش واقعی او در تصمیم‌گیری همچنان ادامه دارد. طی ماه‌های گذشته وزن سپاه، شورای عالی امنیت ملی و شبکه فرماندهان امنیتی و نظامی در اداره امور افزایش یافته و تصمیم‌گیری سیاسی بیش از گذشته تحت تأثیر ضرورت‌های جنگ قرار گرفته است. این وضعیت از تمرکز بیشتر قدرت در ساختارهای امنیتی حکایت دارد و هم‌زمان زمینه کشمکش درون حاکمیت درباره چگونگی ادامه جنگ، مذاکره، اقتصاد و اداره کشور را فراهم کرده است.

جمهوری اسلامی اکنون با چند بحران هم‌زمان روبه‌رو است: پیامدهای انتقال قدرت در رأس نظام، فشار نظامی خارجی، بحران اقتصادی، آثار کشتار دی‌ماه، نگرانی از بازگشت اعتراضات، تحریم و محاصره اقتصادی و اختلاف بر سر شیوه مدیریت جنگ. بخشی از ساختار قدرت کاهش سطح رویارویی، باز کردن مسیرهای اقتصادی و دستیابی به توافقات محدود را برای حفظ ثبات حکومت ضروری می‌داند. بخش‌هایی از دستگاه نظامی و امنیتی بر حفظ اهرم‌های منطقه‌ای، بازسازی توان نظامی و استفاده از موقعیت هرمز برای افزایش قدرت چانه‌زنی تأکید دارند. همه این‌گرایش‌ها در چهارچوب حفظ ساختار موجود حرکت می‌کنند و هزینه تصمیم‌هایشان بر جامعه تحمیل می‌شود.

ماه‌های جنگ همچنین محدودیت قدرت نظامی آمریکا و اسرائیل برای تعیین سریع نتیجه سیاسی در ایران را نشان داده است. توان نظامی عظیم آنها خسارت‌های گسترده‌ای وارد کرده، زیرساخت‌ها و توان

میدان جنگ فاصله دارند، بخشی از هزینه آن را در قبض انرژی، قیمت مواد غذایی و هزینه رفت و آمد پرداخت می کنند. جنگ از طریق شریان های اقتصاد جهانی به زندگی روزمره طبقه کارگر در کشورهای مختلف راه پیدا می کند.

در این نقطه ماهیت طبقاتی جنگ آشکارتر می شود. دولت ها درباره آغاز عملیات نظامی، محاصره بنادر، تحریم، کنترل آبراه ها و افزایش بودجه نظامی تصمیم می گیرند. سرمایه های بزرگ از قراردادهای تسلیحاتی، انرژی، حمل و نقل و بازسازی سود می برند. هزینه اجتماعی جنگ میان میلیون ها انسانی توزیع می شود که در شکل گیری این تصمیم ها نقشی ندارند. کارگر ایرانی با سقوط دستمزد واقعی و کمبود کالا روبه رو می شود؛ کارگر اروپایی و آمریکایی افزایش قیمت انرژی و مواد غذایی را تجربه می کند؛ مردم یمن و فلسطین با ویرانی، گرسنگی و آوارگی دست و پنجه نرم می کنند؛ و کارگران مهاجر منطقه با نخستین موج رکود و ناامنی شغلی مواجه می شوند.

جنگ اکنون به یکی از مسائل سیاست داخلی ایالات متحده نیز تبدیل شده است. افزایش قیمت نفت و بنزین و فشار آن بر هزینه زندگی در آستانه انتخابات میان دوره ای نوامبر، هزینه سیاسی ادامه جنگ را برای دولت ترامپ بالا برده است. ترامپ در روزهای اخیر خود پذیرفته است که کاهش محسوس قیمت انرژی ممکن است تا پس از انتخابات رخ ندهد. این واقعیت نشان می دهد که جنگی که با محاسبه برتری نظامی آمریکا آغاز شد، از مسیر بازار انرژی به یکی از متغیرهای سیاست داخلی این کشور تبدیل شده است.

محدودیت های سیاسی آمریکا و کشورهای خلیج فارس بخشی از توازن فعلی جنگ را تشکیل می دهد. واشنگتن توان نظامی و اقتصادی گسترده ای دارد، اما استفاده مستمر از این توان هزینه های مالی، سیاسی و اجتماعی ایجاد می کند. عربستان نیز در شرایطی قرار گرفته که هرمز، خط لوله شرق-غرب و مسیر دریای سرخ هم زمان زیر فشار قرار گرفته اند. گسترش دوباره جنگ یمن و حملات موشکی و پهپادی به تأسیسات عربستان، ریاض را با مسئله ای روبه رو کرده که سال ها برای مهار آن تلاش کرده بود. ایالات متحده تاکنون از ورود مستقیم به دور تازه جنگ علیه حوثی ها خودداری کرده و کشورهای خلیج فارس برای حفاظت از

تجارت و صادرات انرژی به تکاپو افتاده اند. حوثی ها را نیز نمی توان صرفاً امتداد مکانیکی سیاست ایران در نظر گرفت. حمایت سیاسی، نظامی و مادی تهران از آنان واقعیتی مهم در معادلات منطقه است، در عین حال این نیرو طی سال ها ساختار قدرت، منافع و دستور کار مستقل خود را در یمن ایجاد کرده و از بحران جاری برای گسترش قلمرو و قدرت چانه زنی خود استفاده می کند. جنگ منطقه ای میدان فعالیت نیروهای متعددی است که هر یک اهداف و منافع خود را دنبال می کنند و اتحادهایشان نیز تابع همین اهداف است. نگاه به همه این بازیگران صرفاً از دریچه رقابت تهران و واشنگتن، پیچیدگی واقعی منطقه را پنهان می کند.

یمن نمونه روشنی از هزینه انسانی چنین رقابتی است. از سرگیری جنگ گسترده در این کشور بار دیگر ده ها هزار نفر را آواره کرده، تلفات غیرنظامی افزایش یافته و بخشی از مردم حتی برای یافتن امنیت از راه دریا به جیبوتی گریخته اند. کشوری که سال ها جنگ، محاصره، فقر و فروپاشی زیرساخت ها را تجربه کرده، دوباره به صحنه یکی از مهم ترین نبردهای ژئوپلیتیک جهان تبدیل شده است. اهمیت باب المندب برای تجارت جهانی، زندگی مردم یمن را در مرکز کشمکش دولت ها و قدرت های منطقه ای قرار داده است.

۶. استقلال طبقاتی در برابر جنگ و استبداد

از همین واقعیت باید موضع مستقل نیروهای سوسیالیست و چپ انقلابی در برابر جنگ را صورت بندی کرد. حمله ایالات متحده و اسرائیل به ایران هیچ چشم انداز رهایی بخشی برای مردم ایران ایجاد نمی کند. دولت های امپریالیستی بر اساس منافع اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیک خود عمل می کنند. تجربه چند دهه جنگ در عراق، افغانستان، لیبی و دیگر نقاط منطقه نشان می دهد که بمباران، تخریب زیرساخت ها، محاصره اقتصادی و مهندسی سیاسی از خارج، جوامعی ویران، میلیون ها آواره و ساختارهای تازه ای از وابستگی و خشونت به جا می گذارد.

جریان هایی که حملات آمریکا و اسرائیل را فرصتی برای رهایی جامعه ایران تصور

می کنند، نیروی تغییر را از جامعه سلب می کنند و آن را به ارتش و دولت های خارجی می سپارند. سیاستی که سرنوشت جامعه را به نتیجه عملیات نظامی واشنگتن یا تل آویو وابسته می کند، کارگران، زنان، جوانان و دیگر جنبش های اجتماعی را از موقعیت عاملان تغییر به انتظار برای تصمیم دولت های دیگر سوق می دهد.

تجاوز خارجی نیز سابقه جمهوری اسلامی را پاک نمی کند و هیچ مشروعیتی برای دستگاه سرکوب آن ایجاد نمی کند. کشتارهای دهه های گذشته، اعدام های گسترده، سرکوب جنبش زنان، زندانی کردن فعالان کارگری و سیاسی، تبعیض ملی و مذهبی و کشتار معترضان دی ۱۴۰۴ بخشی از تاریخ همین دولت است. سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی نیز از منطق حفظ دولت و منافع ساختار حاکم سرچشمه می گیرد. منابع جامعه سال ها صرف دستگاه نظامی و امنیتی و ایجاد حوزه نفوذ منطقه ای شده و در دوره جنگ این روند شدت بیشتری یافته است.

قرار گرفتن زیر پرچم جمهوری اسلامی با عنوان مقابله با آمریکا نیز استقلال طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی را از میان می برد. حکومت از شرایط جنگی برای گسترش کنترل امنیتی، محدود کردن اعتراض، سرکوب اعتصاب، توجیه هزینه های نظامی و مطالبه سکوت جامعه استفاده می کند. هر اندازه خطر خارجی افزایش یابد، دستگاه حکومتی امکان بیشتری برای تبدیل مسئله بقای خود به مسئله همه جامعه پیدا می کند.

استقلال طبقاتی از دل مبارزه هم زمان علیه تجاوز خارجی، استبداد داخلی، استثمار، ناسیونالیسم و مناسباتی شکل می گیرد که جنگ را تولید می کنند. مخالفت با حملات آمریکا و اسرائیل، مبارزه علیه جمهوری اسلامی، دفاع از حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، مقابله با ستم ملی و دفاع از منافع مشترک کارگران و زحمتکشان منطقه اجزای یک سیاست واحد هستند. چنین سیاستی مرکز ثقل خود را بر منافع مردم قرار می دهد و اجازه نمی دهد انتخاب های طبقه کارگر به رقابت میان دولت ها محدود شود.

همین رویکرد درباره مسئله فلسطین نیز ضرورت دارد. اشغال، محاصره، ویرانی غزه، گسترش شهرک سازی و محروم کردن مردم فلسطین از حق تعیین سرنوشت همچنان از

ثروت و قدرت در دست اقلیتی کوچک به مبارزه اجتماعی و تغییرات بنیادی نیاز دارند. ما خواهان پایان فوری بمباران و عملیات نظامی، رفع محاصره و تحریم‌هایی هستیم که زندگی مردم را ویران می‌کنند، و آزادی همه زندانیان سیاسی و بازداشت‌شدگان اعتراضات را مطالبه می‌کنیم. توقف اعدام‌ها، آزادی تشکل و اعتصاب، آزادی فعالیت سیاسی و اجتماعی، روشن شدن حقیقت کشتارها و پاسخگویی آمران و عاملان آنها از جمله مطالبات فوری جامعه‌اند. ما از حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت و پایان اشغال دفاع می‌کنیم و در برابر طرح‌های بازتقسیم منطقه از طریق جنگ، اشغال، مداخله نظامی و توافق دولت‌های بزرگ بر سر سرنوشت مردم می‌ایستیم.

مبارزه برای نان، کار، مسکن، آزادی، برابری و صلح در ایران به یکدیگر پیوند خورده‌اند. اقتصاد جنگی منابع زندگی مردم را مصرف می‌کند. سرکوب سیاسی از مناسبات اقتصادی و ساختار مالکیت و قدرت حفاظت می‌کند. استثمار نیروی کار به دستگاهی متکی است که حق تشکل مستقل را محدود می‌کند. جنگ فضای لازم برای تشدید همین سرکوب و انتقال بخش بزرگ‌تری از منابع عمومی به دستگاه نظامی و امنیتی را فراهم می‌سازد.

نیروی تغییر در همین جامعه وجود دارد: در کارخانه‌ها و مراکز کار، در میان معلمان و پرستاران، در اعتراض بازنشستگان، در جنبش زنان، در دانشگاه‌ها، میان جوانان، در جنبش‌های ملی و دادخواهی و در محلات کارگری و فقیر. میلیون‌ها نفر از ادامه وضع موجود آسیب دیده‌اند و بارها آمادگی خود را برای اعتراض نشان داده‌اند. مسئله تعیین‌کننده چگونگی تبدیل این ظرفیت عظیم و پراکنده به قدرتی سازمان‌یافته است که بتواند در دوره‌های بحران دوام بیاورد، تصمیم بگیرد، هماهنگ عمل کند و بر مسیر تحولات اثر بگذارد.

این مسئله، ضرورت همگرایی نیروهای چپ را نیز در موقعیتی تازه قرار می‌دهد. پراکندگی تاریخی چپ ایران، جدایی سازمان‌ها و جریان‌های آن از یکدیگر، ضعف ارتباط پایدار با محیط‌های واقعی مبارزه و فاصله میان تحلیل سیاسی و سازمان‌دهی اجتماعی، ظرفیت مداخله آن را محدود کرده است. سرعت تحولات امروز فرصت انتظار طولانی باقی نمی‌گذارد. نیروهایی که از سرمایه، دستگاه دولتی، رسانه، ارتش

از دست‌مزد، حمایت از اعتصاب، کمک به خانواده زندانیان، مستندسازی سرکوب و سازمان دادن اعتراض نقش ایفا کنند. دادخواهی نیز بخشی از این روند است. جنگ می‌تواند برای حکومت فرصتی ایجاد کند تا کشتار دی‌ماه و تاریخ طولانی سرکوب را به حاشیه براند. حافظه اجتماعی این جنایت‌ها باید حفظ شود. روشن شدن حقیقت، شناسایی آمران و عاملان، حمایت از خانواده‌ها، آزادی بازداشت‌شدگان، توقف اعدام و ایجاد امکان دادخواهی مستقل بخشی از مبارزه برای جامعه‌ای است که قدرت سیاسی در برابر مردم پاسخگو باشد. مسئله ملی در این شرایط اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تضعیف ساختارهای مرکزی، جنگ خارجی و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند شکاف‌های موجود در جامعه را به میدان مداخله دولت‌ها تبدیل کند. ستمی که طی دهه‌ها علیه کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها و دیگر مردمان اعمال شده، با انکار و سرکوب از میان نمی‌رود. برابری کامل حقوقی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت، رفع تبعیض و ایجاد همبستگی داوطلبانه میان مردمان ایران زمینه‌ای برای مقابله با جنگ داخلی، ناسیونالیسم و مداخله خارجی فراهم می‌کند.

مبارزه علیه جنگ همچنین به همکاری بین‌المللی طبقه کارگر نیاز دارد. ماشین جنگ به شبکه عظیمی از بنادر، راه‌آهن، فرودگاه‌ها، صنایع نظامی، پالایشگاه‌ها، کشتیرانی و سامانه‌های لجستیکی متکی است و میلیون‌ها کارگر این شبکه را به حرکت درمی‌آورند. تجربه اعتصاب‌ها و اقدامات کارگری در حمایت از فلسطین و علیه انتقال سلاح نشان داده است که همبستگی بین‌المللی زمانی به یک نیروی واقعی تبدیل می‌شود که به سازمان‌دهی و عمل مشترک در محیط‌های کار پیوند بخورد.

برای جامعه ایران راه کوتاهی وجود ندارد. توافق احتمالی میان تهران و واشنگتن می‌تواند سطح درگیری را کاهش دهد و فرصتی برای تنفس جامعه ایجاد کند. چنین تحولی اهمیت فوری و انسانی دارد و باید از پایان بمباران و کاهش خطر جنگ استقبال کرد. در عین حال، توافق دیپلماتیک به خودی خود ساختار طبقاتی و سیاسی جامعه را تغییر نمی‌دهد. فقر، استثمار، نابرابری، سرکوب زنان، نبود آزادی سیاسی، مسئله ملی، بحران محیط زیست، بیکاری، بحران مسکن، سقوط دستمزدها و تمرکز

عوامل بنیادی بحران منطقه است. دفاع از مردم فلسطین از سیاست جمهوری اسلامی و نیروهای اسلام‌گرا استقلال دارد. مردم فلسطین حق دارند درباره آینده سیاسی خود تصمیم بگیرند و پایان اشغال و تبعیض بخشی از هر چشم‌انداز دموکراتیک و عادلانه برای منطقه است.

مسئله ملی در ایران نیز در این شرایط اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تضعیف ساختارهای مرکزی، جنگ خارجی و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند شکاف‌های موجود در جامعه را به میدان مداخله دولت‌ها تبدیل کند. ستمی که طی دهه‌ها علیه کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها و دیگر مردمان اعمال شده، با انکار و سرکوب از میان نمی‌رود. برابری کامل حقوقی و سیاسی، حق تعیین سرنوشت، رفع تبعیض و ایجاد همبستگی داوطلبانه میان مردمان ایران زمینه‌ای برای مقابله با جنگ داخلی، ناسیونالیسم و مداخله خارجی فراهم می‌کند.

مبارزه علیه جنگ همچنین به همکاری بین‌المللی طبقه کارگر نیاز دارد. ماشین جنگ به شبکه عظیمی از بنادر، راه‌آهن، فرودگاه‌ها، صنایع نظامی، پالایشگاه‌ها، کشتیرانی و سامانه‌های لجستیکی متکی است و میلیون‌ها کارگر این شبکه را به حرکت درمی‌آورند. تجربه اعتصاب‌ها و اقدامات کارگری در حمایت از فلسطین و علیه انتقال سلاح نشان داده است که همبستگی بین‌المللی زمانی به یک نیروی واقعی تبدیل می‌شود که به سازمان‌دهی و عمل مشترک در محیط‌های کار پیوند بخورد.

۷. سازمان‌یابی اجتماعی، مطالبات فوری و ضرورت تغییر بنیادی

جنگ کنونی هم‌زمان نشان داده است که مسئله سازمان‌یابی را نمی‌توان به لحظه پس از پایان جنگ موکول کرد. شرایط جنگی خود نیاز به سازمان‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. اختلال انرژی و کالا، تورم، بیکاری، مهاجرت، تخریب زیرساخت‌ها، سرکوب و بازداشت، خانواده‌های زندانیان و جان‌باختگان و احتمال دوره‌های تازه اعتراض، جامعه را با نیازهای فوری روبه‌رو می‌کند. شبکه‌های محلی و محیط‌های کار می‌توانند حول همین نیازهای واقعی شکل بگیرند و از همیاری اجتماعی تا دفاع

خود را به نیرویی سازمان یافته برای مداخله در تحولات تبدیل کنیم؟ پاسخ عملی به این پرسش در ایجاد رابطه، اعتماد، برنامه مشترک، حضور اجتماعی و آمادگی برای اقدام جمعی شکل می گیرد. شرایط کنونی ضرورت عبور از پراکندگی را با وضوح بیشتری در برابر ما قرار داده است. شکل دادن به جبهه‌ای از نیروهای چپ انقلابی می تواند یکی از گام‌های اساسی برای ایجاد نیرویی باشد که در کنار جنبش‌های اجتماعی و از دل آنها، مبارزه برای نان، کار، مسکن، آزادی، برابری، صلح و رهایی از مناسبات موجود را پیش ببرد.

سازمان اتحاد فداییان کمونیست
۲۴ شهریور ۱۴۰۵

دیگر سرعت دگرگونی اوضاع را نشان داده است. ظرف چند روز، تصرف چند شهر و جزیره در یمن توانسته مسیر صادرات نفت، محاسبات عربستان، مذاکرات درباره هرمز، بازار جهانی انرژی و سیاست دولت آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد. فردا ممکن است نقطه دیگری از این زنجیره به کانون بحران تبدیل شود. جامعه ایران در دل چنین منطقه‌ای زندگی می کند و هیچ نیروی سیاسی جدی نمی تواند خود را برای شرایطی ایستا آماده کند.

در نتیجه:

آینده ایران در میدان برخورد نیروهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی شکل خواهد گرفت و وزن جامعه در این روند به میزان سازمان یافتگی آن وابسته است. هر شبکه کارگری، هر تشکل مستقل، هر پیوند پایدار میان محیط کار و محله، هر همکاری میان جنبش زنان و جنبش کارگری، هر شبکه دادخواهی و هر شکل از همبستگی میان مردمان تحت ستم بخشی از ظرفیت اجتماعی برای مداخله در آینده است.

وظیفه چپ انقلابی در این شرایط، تبدیل تحلیل به سازمان و سازمان به توان اجتماعی است. شناخت دقیق جنگ، اقتصاد و توازن نیرو زمانی اهمیت سیاسی پیدا می کند که به ایجاد رابطه، اعتماد، تشکل و اقدام مشترک منجر شود. تجربه قیام‌های سال‌های اخیر نشان داد که خشم و آمادگی برای مبارزه در جامعه وجود دارد. تجربه جنگ ماه‌های اخیر نیز نشان داده است که هیچ قدرت خارجی و هیچ جناحی از ساختار موجود قرار نیست آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را برای مردم ایران فراهم کند.

بنابراین مجموعه شرایط ضرورت جبهه چپ انقلابی شکل عینی پیدا می کند. مسئله بر سر گردآوردن نام‌ها و سازمان‌ها در یک فهرست نیست. مسئله ایجاد ظرفی برای کنش مشترک، دخالت در مبارزات زنده جامعه و شکل دادن به نیرویی است که بتواند در برابر جنگ، استبداد و سرمایه داری سیاست مستقل خود را پیش ببرد. چنین جبهه‌ای باید قدرت خود را از ارتباط با طبقه کارگر، زحمتکشان، زنان، جوانان، جنبش‌های ملی، دادخواهان و همه نیروهایی بگیرد که برای آزادی و برابری مبارزه می کنند.

پرسش امروز چپ ایران نیز در همین نقطه قرار دارد: آیا می توانیم ظرفیت‌های پراکنده

و حمایت قدرت‌های بین‌المللی برخوردارند برای آینده ایران طرح‌های خود را دنبال می کنند. طبقه کارگر و فرودستان نیز به سازمان، برنامه و نیروی سیاسی متناسب با منافع خود نیاز دارند.

همگرایی چپ از نیازهای واقعی این مبارزه سرچشمه می گیرد. چنین همگرایی‌ای می تواند بر مجموعه‌ای از اصول روشن استوار شود: استقلال از دولت‌های درگیر جنگ و قدرت‌های امپریالیستی، مبارزه علیه جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن، دفاع از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، برابری زنان، رفع ستم ملی، دفاع از تشکل مستقل کارگری و حق اعتصاب، مقابله با جنگ و اشغال، حمایت از مردم فلسطین و پیوند مبارزه برای مطالبات فوری با چشم‌انداز دگرگونی اجتماعی.

۸. ضرورت جبهه چپ انقلابی

بحث «جبهه چپ انقلابی» در همین چهارچوب معنا پیدا می کند. سازمان اتحاد فدائیان کمونیست طی سال‌های گذشته در نوشته‌ها، گفت‌وگوها و فعالیت‌های خود ضمن تأکید بر استقلال طبقاتی کارگران و ضرورت تشکلیابی این طبقه بر ضرورت ایجاد چنین جبهه‌ای را ضرورت شرایط کنونی کرده است. جبهه می تواند فضایی برای همکاری نیروهای فراهم کند که هویت سیاسی و سازمانی خود را حفظ می کنند و هم‌زمان بر سر اصول، مطالبات و وظایف مشخص به توافق می رسند. امکان اقدام مشترک در جنبش‌های اجتماعی، حمایت از اعتصاب‌ها و اعتراضات، مبارزه علیه جنگ و سرکوب، فعالیت دادخواهانه و دفاع از آزادی‌های سیاسی می تواند پایه‌های عملی چنین همکاری‌ای را بسازد.

جبهه زمانی معنا پیدا می کند که به فعالیت اجتماعی پیوند بخورد. همکاری چند سازمان در سطح بیانیه‌ها ظرفیت محدودی ایجاد می کند. نیروی سیاسی از حضور مستمر در مبارزات واقعی، اعتماد اجتماعی، ارتباط با محیط‌های کار و زندگی، تجربه اقدام مشترک و ایجاد ساختارهایی ساخته می شود که بتوانند در لحظه‌های حساس تصمیم بگیرند و عمل کنند. کارگر، معلم، زن معترض، دانشجو و خانواده دادخواه باید بتوانند رابطه میان چنین جبهه‌ای و مسائل واقعی زندگی خود را ببینند.

تحولات همین هفته در باب‌المنذب یک بار

برنامه برای تغییر

خوانشی از برنامه سازمان فدائیان کمونیست

بخش اول / از جنبش فدائی تا فدائیان کمونیست؛ تاریخ یک بازاندیشی

کار به شهرها ادامه داشت، سرمایه‌داری با شتاب بیشتری گسترش پیدا می‌کرد و طبقه کارگر جدید ایران در حال رشد بود. در کنار این تحولات، بخش بزرگی از جمعیت شهری در حاشیه تولید قرار داشت. در سطح جهانی نیز مبارزات ضداستعماری، جنگ ویتنام، انقلاب‌های رهایی‌بخش و گسترش جریان‌های چپ و مارکسیستی بر نسل تازه‌ای از روشنفکران و فعالان سیاسی ایران تأثیر می‌گذاشت.

برنامه تأکید می‌کند که این شرایط در اندیشه، برنامه و شیوه مبارزه سازمان فدائی نیز بازتاب پیدا کرد. جنبشی که با هدف مبارزه با ستم، استثمار و سرکوب و با افق سوسیالیسم شکل گرفته بود، از همان آغاز حامل گرایش‌های متفاوتی بود. گرایش‌های سوسیالیستی و کارگری در کنار دیدگاه‌های عموم‌خلفی و رفرمیستی حضور داشتند. مبارزه علیه سلطنت و وابستگی آن به قدرت‌های امپریالیستی و جایگاه محوری مبارزه مسلحانه، این گرایش‌های متفاوت را برای مدتی در یک سازمان مشترک نگه داشت.

این تفاوت‌ها با گسترش مبارزه طبقاتی و به‌ویژه در جریان انقلاب ۱۳۵۷ اهمیت سیاسی تعیین‌کننده‌ای پیدا کردند. هنگامی که مبارزه از مقابله با سلطنت به مسئله قدرت سیاسی، ماهیت حکومت جدید، سازمان‌یابی کارگران و آینده انقلاب رسید، اختلاف‌های نظری و سیاسی درون سازمان نیز آشکارتر شدند.

انقلاب ۵۷ و آزمون قدرت سیاسی

انقلاب ۱۳۵۷ موقعیت جنبش فدائی را

به زبان روشن و امروزی است. بسیاری از اصطلاحات برنامه، مانند کار مزدی، ارزش اضافی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، دولت طبقاتی، هژمونی طبقه کارگر، شورا و مالکیت اجتماعی، بدون توضیح می‌توانند انتزاعی به نظر برسند. در این مجموعه هر مفهوم در جای خود باز خواهد شد و تا حد ممکن با روابط واقعی زندگی اجتماعی پیوند خواهد خورد. خواننده باید بتواند بفهمد هر مفهوم چه چیزی را در جامعه توضیح می‌دهد، چه رابطه‌ای با سایر مفاهیم دارد و چگونه از آن نتیجه سیاسی گرفته می‌شود.

یک تاریخ که از سیاهکل آغاز می‌شود

سازمان اتحاد فدائیان کمونیست ریشه تاریخی خود را در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران دارد؛ سازمانی که پیدایش آن با حماسه سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ گره خورده است. برنامه نیز تاریخچه سازمان را دقیقاً از همین نقطه آغاز می‌کند. فدائیان در سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ در مبارزه علیه سلطنت پهلوی حضور داشتند و پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی نیز بخشی از نیروهای این جنبش در کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس و روستاها و در مبارزات کارگران، دهقانان، زنان و دیگر گروه‌های اجتماعی به فعالیت ادامه دادند.

اما فهم پیدایش جنبش فدائی بدون شناخت جامعه‌ای که این جنبش در آن شکل گرفت ناقص می‌ماند. ایران دهه چهل در میانه یک دگرگونی سریع اقتصادی و اجتماعی قرار داشت. اصلاحات ارضی مناسبات روستا را تغییر داده بود، مهاجرت گسترده نیروی

برنامه سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کند که بدانیم از دل چه تجربه‌ای بیرون آمده، چه پرسش‌هایی در برابر تدوین‌کنندگان آن قرار داشته و قرار است به کدام مسائل اجتماعی و سیاسی پاسخ دهد. «برنامه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست» نیز حاصل یک مسیر تاریخی معین است؛ مسیری که از شکل‌گیری جنبش فدائی در پایان دهه چهل آغاز می‌شود، از انقلاب ۱۳۵۷ و بحران‌ها و انشعاب‌های پس از آن عبور می‌کند، با تجربه شکست‌ها و دگرگونی‌های جنبش کمونیستی ایران و جهان درگیر می‌شود و سرانجام به بازنگری در برنامه، سازمان، استراتژی و مفهوم حزب کمونیست می‌رسد. از همین رو این مجموعه را با تاریخچه آغاز می‌کنیم. در قسمت‌های بعد به مفاهیمی چون مبارزه طبقاتی، سرمایه‌داری، طبقه کارگر، سوسیالیسم، دموکراسی، دولت، شورا، مالکیت، حزب، تاریخ سرمایه‌داری و سوسیالیسم در ایران و جهان، ساختار طبقاتی جامعه ایران، برنامه سیاسی و اتحادهای طبقاتی خواهیم رسید. این مفاهیم در برنامه قطعات جدا افتاده‌ای نیستند. میان آنها یک زنجیره استدلالی وجود دارد: شناخت مناسبات سرمایه‌داری به شناخت طبقات و مبارزه طبقاتی می‌رسد؛ این تحلیل مسئله دگرگونی اجتماعی و سوسیالیسم را مطرح می‌کند؛ دگرگونی اجتماعی مسئله قدرت سیاسی، دولت و سازمان‌یابی را پیش می‌کشد؛ و مجموعه این مباحث در نهایت در برنامه سیاسی و استراتژی اتحادهای طبقاتی صورت مشخص پیدا می‌کند. خود سند نیز با همین منطق در یک مقدمه و نه فصل سازمان یافته است.

هدف «برنامه برای تغییر» توضیح این زنجیره

به‌طور بنیادی تغییر داد. سازمانی که فعالیت آن در دوران شاه عمدتاً در شرایط اختناق و مبارزه مخفی شکل گرفته بود، ناگهان با یک جنبش توده‌ای گسترده روبه‌رو شد. هزاران کارگر، جوان و روشنفکر به صفوف آن پیوستند. در کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مناطق مختلف کشور مبارزه جریان داشت و دستاوردهای انقلاب به میدان کشمکش میان نیروهای اجتماعی و سیاسی تبدیل شده بود.

در چنین شرایطی، مسئله ماهیت جمهوری اسلامی به یکی از مرکزی‌ترین اختلافات در سازمان تبدیل شد. آیا قدرت تازه تأسیس را باید بخشی از روند انقلاب تلقی کرد؟ چه رابطه‌ای میان جمهوری اسلامی و منافع طبقات اجتماعی وجود داشت؟ تکلیف شوراها، مبارزات کارگری، جنبش زنان و سایر نیروهایی که برای گسترش آزادی‌ها و دستاوردهای انقلاب فعالیت می‌کردند چه بود؟

برنامه در توضیح این دوره یک مشکل تشکیلاتی مهم را نیز برجسته می‌کند. سازمان به سرعت به یک نیروی توده‌ای بزرگ تبدیل شده بود، در حالی که ساختار تصمیم‌گیری همچنان در دست شمار محدودی از کادری قرار داشت که از سرکوب ساواک جان سالم به در برده یا تازه از زندان آزاد شده بودند. بدنه‌ای که مستقیماً درگیر مبارزات اجتماعی بود، با عقب‌نشینی دستاوردهای انقلاب و سیاست‌های حکومت جدید روبه‌رو می‌شد و از رهبری سازمان موضعی روشن مطالبه می‌کرد. این فاصله میان ابعاد تازه سازمان و ساختار تصمیم‌گیری آن، بحران سیاسی موجود را تشدید کرد.

اختلاف بر سر ماهیت جمهوری اسلامی سرانجام در سال ۱۳۵۹ به بزرگ‌ترین انشعاب سازمان و شکل‌گیری «اکثریت» و «اقلیت» انجامید. اکثریت به حمایت از جمهوری اسلامی روی آورد و اقلیت در مقابل حکومت قرار گرفت. بخش بزرگی از اعضا و هوادارانی که با سیاست اکثریت مخالف بودند، به اقلیت به عنوان ادامه جریان انقلابی فدائی امید بستند.

تاریخچه برنامه در همین نقطه نقد خود را متوجه تجربه اقلیت نیز می‌کند. از ارزیابی سند، جدایی از اکثریت مسائل نظری، برنامه‌ای و تشکیلاتی انباشته‌شده در سازمان را حل نکرد. گرایش‌های عموم‌خلفی،

مشکلات برنامه و استراتژی، سبک کار، مناسبات درونی و ضعف رابطه سازمان‌یافته با طبقه کارگر همچنان باقی ماند. مبارزه نظری علنی نیز جایگاه لازم را در حیات سازمان پیدا نکرد و برخورد با اختلافات درونی خود به یکی از عوامل گسترش بحران تبدیل شد.

در اینجا یکی از مهم‌ترین مضامین تاریخچه شکل می‌گیرد: یک جریان کمونیستی با تغییر نام، جدایی تشکیلاتی یا اعلام موضع رادیکال‌تر به خودی خود از میراث سیاسی و نظری گذشته عبور نمی‌کند. برنامه، اساسنامه، استراتژی، شیوه سازمان‌دهی، مناسبات درونی و رابطه با طبقه کارگر همگی نیازمند بررسی و بازسازی‌اند.

از انشعاب‌های دهه شصت تا ضرورت نوسازی

سرکوب گسترده جمهوری اسلامی در دهه شصت، همراه با بحران‌های درونی، روند تجزیه را شدت بخشید. اختلاف‌ها و انشعاب‌ها ادامه یافتند و در چهارم بهمن ۱۳۶۴ یکی از بزرگ‌ترین و دردناک‌ترین جدایی‌های این دوره رخ داد. پس از آن نیز چند چند جریان برآمده از اقلیت برای وحدت دوباره تلاش کردند، اما به نتیجه‌ای نرسیدند.

در این مرحله یک اختلاف اساسی بر سر خود مفهوم «وحدت» شکل گرفت. فدائیان کمونیست بر این نظر بودند که وحدت پایدار به بررسی ریشه‌های بحران نیاز دارد. برنامه، اساسنامه، سبک کار، سیاست، تاکتیک و تجربه سازمانی گذشته باید موضوع نقد قرار می‌گرفت. از همین زاویه، کوشش برای وحدت با پروژه «نوسازی سازمان» پیوند خورد.

چند شماره نشریه مشترک «به پیش» در جریان همین تلاش منتشر شد. پروژه وحدت سرانجام متوقف شد؛ زیرا توافقی بر سر نقد همه‌جانبه گذشته وجود نداشت. هم‌زمان، تحولات اتحاد شوروی و اروپای شرقی ابعاد مسئله را گسترده‌تر کرد. بحران دیگر محدود به تجربه سازمان فدائی نبود. تاریخ جنبش کمونیستی قرن بیستم، تجربه سوسیالیسم، ساختار حزب، رابطه حزب و طبقه، بوروکراسی، دموکراسی و علل شکست‌ها نیز به موضوع بررسی تبدیل شده بود.

از اواخر دهه شصت، روند تازه‌ای آغاز شد که در تاریخ شکل‌گیری سازمان اتحاد

فدائیان کمونیست اهمیت تعیین‌کننده دارد. سمینارهای گسترده‌ای برای نقد تجربه گذشته برگزار شد و مباحث از محدوده تشکیلات موجود فراتر رفت. فعالان و نیروهای دیگری از جنبش کمونیستی نیز در این گفت‌وگوها شرکت کردند.

سه محور اصلی این فرایند را می‌توان از خود سند استخراج کرد: بازسازی سازمان بر پایه تفکر مارکسیستی؛ بررسی انتقادی تجربه گذشته و شناخت ریشه‌های انحرافات و شکست‌ها؛ و استقرار فعالیت کمونیستی بر بستر جنبش کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی و مبارزه طبقاتی. این روند همچنین هدف گسترده‌تری را دنبال می‌کرد: یافتن راهی برای غلبه بر پراکندگی جنبش کمونیستی و حرکت در جهت شکل‌گیری حزب طبقه کارگر و اتحاد نیروهایی که سوسیالیسم را هدف مبارزه خود می‌دانستند.

این فرایند چند سال ادامه یافت. از اواخر دهه شصت تا سال ۱۳۷۵، در کنار سمینارها، انتشار «به پیش» و مباحث نظری، در مجموع نه نشست سراسری برگزار شد. جمع‌بندی‌ها و نقدها نیز به صورت علنی انتشار یافتند. در نشست نهم تصمیم گرفته شد فعالیت سازمان از آن پس با نام «سازمان اتحاد فدائیان کمونیست» ادامه پیدا کند. «کار» با عنوان «کار کمونیستی» منتشر شد و «به پیش» به عرصه انتشار مباحث نظری اختصاص یافت. هم‌زمان کمیسیونی مسئول تدوین برنامه و اساسنامه جدید شد.

پیش‌نویس این اسناد پیش از کنگره اول منتشر شد. بحث درباره آنها در کنگره ادامه یافت و کمیسیون دیگری مأمور اصلاح و انتشار دوباره اسناد شد تا امکان مشارکت وسیع‌تر در بررسی آنها فراهم شود. سرانجام کنگره دوم برنامه و اساسنامه جدید را تصویب کرد و همراه با آنها تحلیل شرایط، استراتژی و تاکتیک‌های دوره‌ای و سیاست اتحادهای طبقاتی نیز صورت‌بندی شد.

با این حال، روند بازنگری و نوسازی به تدوین اسناد تازه محدود نماند. یکی از مسائل دیرپای جنبش فدائی، چگونگی غلبه بر پراکندگی نیروهای کمونیست و ایجاد همکاری پایدار میان نیروهای چپ بود. تشکیل حزب طبقه کارگر ایران و شکل‌گیری جبهه چپ انقلابی از اهداف استراتژیکی

آگاه و سازمان یافته سیاسی شکل می گیرد. به این ترتیب، تجربه وحدت ها و همکاری های چند دهه گذشته خود به بخشی از فرایند بازاندیشی تبدیل شد. شکست یک شکل مشخص از اتحاد، ضرورت غلبه بر پراکندگی را از میان نمی برد؛ تجربه حاصل از آن، پرسش درباره چگونگی اتحاد را دقیق تر می کند. از دید فدائیان کمونیست، تشکیل حزب طبقه کارگر و ایجاد جبهه چپ انقلابی همچنان دو هدف استراتژیک اند و تحقق آنها به مشارکت آگاهانه، دموکراسی درونی، دخالت مستقل نیروهای شرکت کننده، ارتباط زنده با جنبش های اجتماعی و شکل گیری ظرفیت واقعی برای عمل مشترک وابسته است.

در نتیجه، «نوسازی» در این تاریخ معنایی وسیع تر از بازنویسی برنامه و اساسنامه پیدا می کند. نقد تجربه سازمان فدائی، بازنگری در تجربه جنبش کمونیستی، بازتعریف رابطه با طبقه کارگر و بررسی تجربه اتحادهای چپ اجزای یک مسئله مشترک می شوند: چگونه می توان یک نیروی کمونیستی سازمان یافته، اجتماعی و مؤثر ساخت که توان دخالت در مبارزه طبقاتی و پاسخ گویی به تحولات جامعه را داشته باشد؟ همین پرسش در بخش های بعدی برنامه، هنگامی که به حزب کمونیست، اتحادهای طبقاتی و فراخوان به وحدت و انسجام جنبش کمونیستی می رسیم، دوباره با صورت بندی نظری و سیاسی دقیق تری ظاهر خواهد شد.

چرا «برنامه برای تغییر»؟ اکنون روشن تر می توان دید چرا خواندن این برنامه را از تاریخچه آن آغاز کرده ایم. پرسش هایی که در فصل های بعد با آنها مواجه می شویم، سابقه ای واقعی در تجربه سیاسی این جریان دارند. بحث درباره حزب با تجربه ساختار و بحران های سازمانی ارتباط دارد. تأکید بر نقد و آزادی مباحثه از تجربه برخورد با اختلافات درونی جدا نیست. مسئله طبقه کارگر با نقد گرایش های عموم خلقی و تلاش برای ایجاد یک سیاست طبقاتی پیوند دارد. بحث سوسیالیسم و دموکراسی در برابر تجربه سوسیالیسم قرن بیستم شکل گرفته است. مسئله شورا و قدرت سیاسی نیز به تجربه انقلاب، شوراهای کارگری و پرسش حل نشده قدرت در سال ۱۳۵۷ مربوط می شود.

به همین دلیل برنامه با اعلام چند هدف سیاسی آغاز و تمام نمی شود. ابتدا مبانی نظری خود را توضیح می دهد؛ سپس به

محدود است، نیروی مؤثرتری به وجود آورد. تجربه عملی شورا به این هدف نرسید. دامنه آن گسترش پیدا نکرد و فعالیت مشترک نیز توانست ظرفیتی فراتر از امکانات جداگانه سازمان های عضو ایجاد کند. ارزیابی فدائیان کمونیست از این تجربه آن بود که میزان انرژی و زمانی که صرف شورا شد، با دستاوردهای نظری و عملی آن تناسب نداشت و حتی حداقل انتظاراتی که از چنین همکاری ای وجود داشت برآورده نشد. ادامه حضور در این چارچوب نیز بر همین اساس پایان یافت.

فراخوان به کنفرانس مشورتی احزاب و سازمان ها و نیروها و نهادهای چپ و کمونیست در تابستان ۱۴۰۴ نیز تلاش دیگری بود که با حضور طیف وسیعی از این نیروها و فعالین چپ و کمونیست برگزار شد که جمع بندی و نتایج آن در سایت سازمان منتشر شده است.

این تجربه ها مسئله ای بنیادی تر را پیش کشیدند: چه چیزی نیروهای پراکنده چپ را به یک نیروی سیاسی پایدار تبدیل می کند؟ کنار هم قرار دادن سازمان ها و توافق بر مجموعه ای از حداقل اشتراکات، به خودی خود ظرفیت سیاسی مشترک ایجاد نمی کند. ارائه پلاتفرم های از پیش آماده، رأی گیری میان طرح های مختلف یا ترکیب بخش هایی از نظرات موجود نیز، هنگامی که فرایند مشترکی برای شکل دادن به سیاست، سازمان و عمل وجود نداشته باشد، می تواند مجموعه ای از نیروهای هم جوار ایجاد کند که هر یک مسیر پیشین خود را ادامه می دهند. اختلافات حل نشده نیز در چنین ساختاری باقی می مانند و در نخستین موقعیت های دشوار سیاسی دوباره ظاهر می شوند.

از این تجربه، مفهوم گسترده تری از اتحاد شکل می گیرد. جبهه چپ انقلابی در این نگاه باید بتواند با تحولات واقعی جامعه حرکت کند، به نیازهای جنبش های اجتماعی پاسخ دهد و ارتباط خود را از محدوده سازمان ها و نخبگان سیاسی فراتر ببرد. حضور کارگران و زحمتکشان و جنبش های اجتماعی در چنین فرایندی اهمیت اساسی پیدا می کند. ظرفیت یک آلترناتیو چپ نیز از توان آن برای پیوند دادن مبارزات موجود، ایجاد امکان کنش مشترک و تبدیل نیروی پراکنده اجتماعی به نیروی

بود که از آغاز در جنبش فدائی مطرح شده بود. سرکوب، ضربات تشکیلاتی، اختلافات سیاسی و نظری و انشعاب های متعدد، چه در دوران سلطنت و چه پس از انقلاب ۱۳۵۷، مانع تحقق این اهداف شدند. فدائیان کمونیست در روند بازنگری خود همچنان تشکیل حزب طبقه کارگر و جبهه چپ انقلابی را از نیازهای اساسی مبارزه طبقاتی در ایران دانستند و تلاش برای یافتن شکل های عملی تحقق آنها را ادامه دادند. تجربه این سال ها همچنین درک سازمان از مفهوم اتحاد را دقیق تر کرد. از نظر فدائیان کمونیست، همکاری و اتحاد نیروهای چپ و کمونیست و در سطحی گسترده تر نیروهای مترقی و پیشرو جامعه، زمانی می تواند دوام پیدا کند که اعضا و نیروهای شرکت کننده امکان مشارکت آگاهانه و مؤثر در شکل دادن به آن را داشته باشند. نمایندگی دموکراتیک، دخالت مستقل نیروها در تعیین جهت گیری سیاسی و ساختار تشکیلاتی، امکان بحث و تصمیم گیری جمعی و پذیرش مسئولیت مشترک، از عناصر ضروری چنین فرایندی به شمار می آیند. اتحاد در این برداشت، خود یک فرایند سیاسی و اجتماعی است که باید در جریان همکاری واقعی ساخته شود.

این ارزیابی حاصل مجموعه ای از تجربه های عملی نیز بود. فدائیان کمونیست در دوره های مختلف در شکل گیری یا فعالیت چندین ائتلاف و همکاری، از جمله «اتحاد چپ کارگری»، «اتحاد انقلابی» و «اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» مشارکت کردند و خود فراخوان ده و یا از فراخوان دهندگان بودند. شماری از این تلاش ها در آغاز توانستند تعداد قابل توجهی از احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست را گرد هم آورند. یکی از آخرین تجربه ها با حضور ۲۶ حزب، سازمان و نهاد آغاز شد، اما طی هفت تا هشت سال و در پی اختلافات سیاسی، نظری و عملی، دامنه مشارکت آن به تدریج کاهش یافت و در نهایت تنها چند جریان در آن باقی ماندند.

بخشی از همین نیروها، از جمله فدائیان کمونیست، با امید گسترش همکاری و انجام وظایفی که هر سازمان به تنهایی توان پیشبرد آنها را نداشت، نشستی در استکهلم برگزار کردند و فعالیت مشترک خود را این بار در قالب «شورای همکاری» ادامه دادند. انتظار این بود که همکاری سازمان یافته بتواند ظرفیت مشترکی ایجاد کند و در عرصه هایی که توان یک تشکیلات منفرد

تاریخ سرمایه‌داری و سوسیالیسم در جهان می‌پردازد؛ همین بررسی را در مورد ایران ادامه می‌دهد؛ ساختار طبقاتی جامعه ایران را تحلیل می‌کند؛ و بر پایه این مجموعه به برنامه سیاسی و استراتژی اتحادهای طبقاتی می‌رسد. خود بخش «توضیح مختصر درباره ساختار برنامه» تصریح می‌کند که فصل هشتم، یعنی برنامه سیاسی، محصول مباحث فصل‌های پیشین و نتیجه‌گیری از آنهاست.

این ترتیب، روش کار ما در این مجموعه را نیز تعیین می‌کند. هر قسمت یکی از حلقه‌های این زنجیره را باز خواهد کرد. اصطلاحات نظری به زبان قابل فهم توضیح داده می‌شوند، زمینه تاریخی آنها روشن خواهد شد و هر جا لازم باشد از مثال‌های زندگی و مناسبات اجتماعی امروز برای فهم دقیق‌تر موضوع استفاده خواهیم کرد. در بخش‌هایی که داده‌ها و ارزیابی‌های برنامه متعلق به دوره تدوین سند هستند، زمان تاریخی آنها نیز مشخص خواهد شد تا میان مبانی نظری برنامه و داده‌های وابسته به یک دوره معین تمایز روشنی وجود داشته باشد.

پس از این تاریخچه، اکنون می‌توان وارد ساختمان خود برنامه شد. پرسش قسمت دوم از یک مسئله ظاهراً ساده آغاز می‌شود: ****برنامه سیاسی چیست و یک سازمان کمونیستی چرا به برنامه نیاز دارد؟**** پاسخ به این پرسش، ما را به معماری نه‌فصلی سند و رابطه میان نظریه، تاریخ، تحلیل طبقاتی، هدف سیاسی و استراتژی مبارزه خواهد رساند.

وظیفه کمونیست‌ها تنها فورموله کردن تئوری انقلاب ایران نیست، بلکه تئوریزه کردن ساختمان آن حزب انقلابی است که وظیفه دارد پیوند تئوری و پراتیک را عملی و رهبری این انقلاب را عهده‌دار گردد. بنابراین اهمیت این تئوری در آن خواهد بود که نقطه آغازش بر جمع‌بندی انتقادی پراتیک گذشته به‌منظور فائق آمدن بر موانع راه آینده این پیروزی استوار باشد.

ما کمونیست‌های فدائی چه در درون سازمان و چه در بیرون از آن، همیشه این بحث عمومی را دنبال کرده‌ایم که چگونه می‌توان ساختمان حزب، برنامه، اساسنامه، سبک کار، استراتژی و را با یک ارزیابی انتقادی از گذشته تاریخی، از بحران‌ها و از شکست‌ها و پیروزی‌های جنبش کارگری و مبارزات طبقاتی نوسازی کنیم. بنابراین بازنگری به گذشته را به‌مثابه چراغ راه آینده برای واقعی بودن و نتیجه بخش بودن هر برنامه و اقدامی ضروری می‌شماریم.



صمد بهرنگی

۲ تیر ماه ۱۳۱۸ - ۹ شهریور ۱۳۴۷

هنوز همان پرسش صمد؛ چرا کودکان از آموزش برابر محروم‌اند؟

و نوجوان همچنان از مدرسه خارج‌اند و پیشرفت در گسترش دسترسی به آموزش در مناطقی که فقر، جنگ و بی‌ثباتی سیاسی تمرکز یافته‌اند بسیار کندتر است. فاصله میان حق اعلام‌شده آموزش و امکان واقعی برخورداری از آن، همچنان یکی از شاخص‌های آشکار نابرابری جهانی است.

فقر در این میان سازوکاری است که نیروی کار ارزان کودک را به بازار کار می‌راند. برآورد مشترک سازمان بین‌المللی کار و یونیسف برای سال ۲۰۲۴ از حدود ۱۳۸ میلیون کودک درگیر کار کودک در جهان سخن می‌گوید و ده‌ها میلیون نفر از آنان در مشاغل خطرناک کار می‌کنند. کودک کار در یکی از آشکارترین مرزهای میان آموزش و مناسبات طبقاتی قرار می‌گیرد. زمانی که درآمد خانواده برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی کافی نیست، نیروی کار کودک نیز وارد اقتصاد خانواده می‌شود. ساعت‌هایی که باید صرف مدرسه، بازی، مطالعه و رشد اجتماعی شوند به ساعت کار تبدیل می‌شوند.

این رابطه برای فهم وضعیت ایران نیز اهمیت دارد. مسئله اصلی فراتر از یک رقم درباره بازماندگان از تحصیل است. توزیع فرصت آموزشی در جامعه‌ای طبقاتی به‌شدت نابرابر است. محل تولد، درآمد خانواده، جنسیت، زبان، وضعیت مهاجرت، امکانات منطقه و دسترسی به مدرسه می‌تواند کیفیت و حتی امکان ادامه تحصیل کودک را تعیین کند. کودک در یک منطقه برخوردار شهری و کودک یک

خانواده‌ای درآمد کافی برای غذا، لباس، مسکن و وسایل تحصیل ندارد، مدرسه با مسئله‌ای روبه‌روست که در چهار دیوار کلاس ایجاد نشده است. کودکی که گرسنه سر کلاس می‌نشیند، کودکی که بخشی از روز را کار می‌کند، کودکی که کیلومترها برای رسیدن به مدرسه راه می‌رود و کودکی که خانواده‌اش توان تأمین هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم تحصیل را ندارد، موقعیتی برابر با فرزند یک خانواده مرفه ندارد. برابری حقوقی روی کاغذ این فاصله مادی را از میان نمی‌برد.

صمد همین تناقض را در ایران زمان خود می‌دید. اصول تربیتی برگرفته از جوامعی با سطح بالاتر رفاه و امکانات آموزشی هنگامی به مدارس فقیر ایران منتقل می‌شد که بسیاری از کودکان از ابتدایی‌ترین امکانات محروم بودند. مدرسه‌ای که ساختمان مناسب ندارد، خانواده‌ای که گرفتار فقر و بی‌سوادی است و آموزگاری که با مشکلات معیشتی و اداری دست‌وپنجه نرم می‌کند، نمی‌تواند صرفاً با دستورالعمل‌های آموزشی آمرانه از بالا همان نتایجی را تولید کند که در محیطی برخوردار از تغذیه مناسب، کتابخانه، امکانات بهداشتی و امنیت اقتصادی حاصل می‌شود. این نقد یک واقعیت بنیادی را آشکار می‌کند: کیفیت آموزش تابع مناسبات گسترده‌تر اجتماعی و نحوه توزیع ثروت و امکانات در جامعه است.

همین مسئله در سطح جهانی نیز همچنان پابرجاست. گزارش‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که صدها میلیون کودک

هجدهم شهریور، سالروز مرگ صمد بهرنگی، فرصتی است برای بازگشت به بخشی از میراث او که گاه زیر سایه داستان‌هایش قرار گرفته می‌گیرد: صمد معلم و منتقد آموزش و پرورش. نویسنده شاهکار ماندگار «ماهی سیاه کوچولو» پیش از آنکه به یکی از چهره‌های ماندگار ادبیات کودکان و نوجوانان معاصر ایران تبدیل شود، آموزگاری بود که مدرسه را از روستاهای آذربایجان، از کلاس‌های کم‌امکانات، از زندگی کودکان فقیر و از مناسبات اجتماعی پیرامون آنان می‌شناخت. نوشته‌های آموزشی او محصول مشاهده مستقیم او در پیرامون خودش بود. او در نقد نظام آموزشی ایران، فاصله میان مدرسه رسمی و زندگی واقعی کودکان را موضوع بررسی قرار داد و از شرایط مادی آموزش، محتوای کتاب‌های درسی، وضعیت معلمان و محیط اجتماعی کودک سخن گفت.

بیش از نیم قرن از آن زمان گذشته است. جامعه ایران دگرگون شده، شهرنشینی گسترش یافته، دانشگاه‌ها توسعه پیدا کرده‌اند، میلیون‌ها زن و مرد آموزش دیده‌اند و فناوری وارد زندگی روزمره شده است. با این همه، پرسش اصلی صمد همچنان در برابر ما قرار دارد: کودکی که در فقر، محرومیت، تبعیض و ناامنی بزرگ می‌شود، در چه شرایطی می‌تواند واقعاً از حق آموزش برخوردار باشد؟

اهمیت نگاه صمد دقیقاً از همین پرسش آغاز می‌شد. او مسئله آموزش را از شرایط مادی زندگی کودک جدا نمی‌کرد. وقتی

خانواده کم‌درآمد در روستا، حاشیه شهر یا منطقه‌ای محروم، در ظاهر زیر پوشش یک نظام آموزشی قرار دارند، اما امکانات واقعی آنان برای استفاده از این نظام یکسان نیست.

بنابراین یکی دیگر از دغدغه‌های صمد اینجا اهمیت پیدا می‌کند: مدرسه باید جهان کودک را بشناسد. او بر تجربه معلمان محلی تأکید می‌کند، زیرا آموزگاری که میان مردم زندگی می‌کند با زبان، فرهنگ، فقر، مشکلات خانواده‌ها و زندگی روزانه شاگردان آشناست. نقد او به کتاب‌های درسی نیز از همین جا شکل می‌گرفت. فاصله میان جهان بازنمایی‌شده در کتاب درسی و زندگی واقعی کودکان محروم، آموزش را از تجربه زیسته آنان دور می‌کند. این موضوع فراتر از انتخاب چند داستان و تصویر برای کتاب‌های درسی است. آموزش در فرایند شکل‌گیری شناخت کودک از جامعه نقش دارد. کودک از خلال مدرسه درباره کار، خانواده، زن و مرد، فقر و ثروت، تاریخ، قدرت، طبیعت، فرهنگ و رابطه انسان‌ها با یکدیگر تصویر می‌سازد. هنگامی که کتاب درسی جامعه‌ای خیالی و بی‌تنش را نمایش می‌دهد، تجربه زیسته میلیون‌ها کودک از قلمرو شناخت رسمی حذف می‌شود. کودک روستایی، کودک کار، فرزند کارگر، کودک ساکن حاشیه شهر و کودکی که زبان مادری‌اش با زبان رسمی مدرسه متفاوت است، باید بتواند بخشی از جهان خود را در فرایند آموزش بازشناسد. آموزش با چنین پیوندی امکان پرسیدن، مقایسه کردن و فهمیدن را گسترش می‌دهد.

جایگاه معلم در این رابطه تعیین‌کننده است. صمد بهرنگی که خود سال‌ها در مدارس روستایی آذربایجان تدریس کرده بود، مسئله معلم را از درون مناسبات واقعی آموزش می‌دید: استخدام‌های نامطمئن، حقوق ناچیز و گاه با تأخیر، رفت‌وآمد دشوار، کمبود امکانات و مسئولیتی سنگین که بر دوش آموزگاری قرار می‌گرفت که خود بخشی از همان جامعه محروم بود. در نگاه او، وضعیت معلم را نمی‌شد از وضعیت کودکان و خانواده‌هایشان جدا کرد. آموزگار روستا با فقر شاگردانش، بی‌سواد والدین، کمبود امکانات مدرسه و محرومیت

عمومی منطقه هر روز روبه‌رو بود و هم‌زمان فشار همان شرایط اقتصادی را در زندگی شخصی خود تجربه می‌کرد.

این مسئله پس از چند دهه همچنان موضوعیت دارد و شکل‌های تازه‌ای نیز پیدا کرده است. گسترش قراردادهای موقت، معلمان حق‌التدریس و نیروهای خرید خدمات آموزشی، تفاوت‌های استخدامی و مزدی و فشار دائمی هزینه‌های زندگی، بخشی از نیروی آموزش را در موقعیتی قرار داده است که امنیت شغلی و اقتصادی‌اش پیوسته تهدید می‌شود. معلمی که بخش بزرگی از درآمدش صرف مسکن و هزینه‌های ضروری زندگی می‌شود یا برای جبران کسری درآمد ناچار است شغل دوم و سوم داشته باشد، بخشی از زمان و توان جسمی و ذهنی خود را که می‌توانست صرف مطالعه، آماده‌سازی درس، شناخت دقیق‌تر دانش‌آموزان و ارتباط با خانواده‌ها کند، برای تأمین معاش می‌فروشد. فرسودگی معلم در چنین شرایطی یک مسئله فردی و اخلاقی نیست؛ نتیجه مستقیم سازمان اقتصادی آموزش و جایگاهی است که کار آموزشی در تقسیم منابع جامعه پیدا کرده است.

از همین‌جا مسئله معلم خصلتی آشکارا طبقاتی پیدا می‌کند. آموزش در جامعه‌ای که دسترسی به منابع به‌شدت نابرابر توزیع شده، خود به یکی از عرصه‌های بازتولید همین نابرابری تبدیل می‌شود. خانواده‌های برخوردار می‌توانند بخشی از کاستی‌های نظام عمومی را با مدرسه خصوصی، کلاس تقویتی، آموزش زبان، معلم خصوصی، کتاب، رایانه، فضای مناسب مطالعه و مجموعه‌ای از امکانات فرهنگی جبران کنند. خانواده کارگری، خانواده یک کارگر فصلی یا بیکار، بسیاری از خانواده‌های روستایی و ساکنان مناطق محروم چنین ذخیره‌ای در اختیار ندارند. برای فرزند این خانواده‌ها، کیفیت مدرسه دولتی و کیفیت کار معلم اهمیت بسیار بیشتری پیدا می‌کند. هر ساعت آموزشی از دست‌رفته، هر کلاس پرجمعیت، هر معلم خسته و هر مدرسه فاقد امکانات، شکافی را عمیق‌تر می‌کند که پیش از ورود کودک به مدرسه و در متن مناسبات طبقاتی جامعه شکل گرفته است.

در چنین ساختاری، بحران معیشت معلم

و محرومیت دانش‌آموز در نقطه‌ای مشترک به سیاست توزیع منابع عمومی می‌رسند. هنگامی که آموزش عمومی در اولویت پایین‌تری قرار می‌گیرد، و آموزش تبدیل به کالا می‌شود، پیامد آن ابتدا در زندگی معلم و مدارس مناطق فرودست ظاهر می‌شود. کودکی که در خانواده‌ای کم‌درآمد و در منطقه‌ای محروم متولد شده است، با احتمال بیشتری به مدرسه‌ای می‌رود که خود با کمبود منابع مواجه است. در نتیجه، نابرابری اقتصادی خانواده به نابرابری آموزشی تبدیل می‌شود و نابرابری آموزشی نیز در آینده بر امکان دسترسی به دانشگاه، شغل، درآمد و موقعیت اجتماعی اثر می‌گذارد. مدرسه در این چرخه یکی از سازوکارهای انتقال موقعیت طبقاتی میان نسل‌ها تبدیل شده است.

کار معلم در عین حال ویژگی دیگری دارد که در محاسبات صرفاً اقتصادی به آسانی پنهان می‌شود. معلم با فرایند رشد فکری و اجتماعی انسان سروکار دارد. زمان لازم برای گوش دادن به کودکی که در خانه با فقر یا خشونت روبه‌روست، شناخت دانش‌آموزی که به دلیل کار پس از مدرسه تمرکز کافی ندارد، گفت‌وگو با خانواده و یافتن شیوه‌ای برای مرتبط کردن درس با تجربه زندگی شاگردان، همه بخشی از کار واقعی معلم‌اند. بخش بزرگی از این کار در جدول ساعات رسمی، فیش حقوقی و شاخص‌های کمی نظام آموزشی دیده نمی‌شود. فشار برای افزایش تعداد دانش‌آموزان هر کلاس و کاهش هزینه نیروی انسانی، همین زمان انسانی را فشرده و محدود می‌کند.

از این رو دفاع از شرایط کار و زندگی معلمان مستقیماً با دفاع از حق کودکان برای آموزش باکیفیت پیوند دارد. دستمزد کافی، امنیت شغلی، کلاس‌های کم‌جمعیت‌تر، امکان آموزش مستمر معلمان، آزادی عمل حرفه‌ای و حق تشکلیابی و مشارکت آنان در تصمیم‌گیری‌های آموزشی، اجزای مادی کیفیت آموزش‌اند. معلمی که امنیت اقتصادی دارد می‌تواند بخش بیشتری از زندگی خود را به کار آموزشی اختصاص دهد؛ معلمی که در سازمان‌یابی و بیان مطالبات صنفی و آموزشی خود امکان مشارکت دارد، تجربه انباشته کلاس درس

را وارد سیاست‌گذاری آموزشی می‌کند. کسانی که هر روز با کودکان کارگران، روستاییان و فرودستان زندگی می‌کنند، دانشی درباره واقعیت آموزش دارند که از گزارش‌های اداری و دستورالعمل‌های متمرکز به دست نمی‌آید.

مسئله معلم در نهایت بخشی از پرسش بزرگ‌تری درباره جایگاه آموزش عمومی در جامعه است. تأمین زندگی شایسته کسانی که حق آموزش را در کلاس درس محقق می‌کنند بخشی از مسئولیت عمومی جامعه است. تضعیف موقعیت اقتصادی معلم، کالایی شدن بیشتر آموزش و گسترش فاصله میان مدارس برخوردار و محروم، هزینه‌ای دارد که عمدتاً بر دوش طبقات فرودست می‌افتد. از این رو مبارزه معلمان برای دستمزد، امنیت شغلی، حق تشکل و کیفیت مدرسه، در گسترده‌ترین معنای خود به مسئله برابری اجتماعی گره می‌خورد. سرنوشت معلم و کودک در همین نقطه به یکدیگر متصل می‌شود: کیفیت کار و زندگی معلم بخشی از شرایط مادی حق آموزش کودک است.

این رابطه طبقاتی با مسئله جنگ ابعاد سهمگین‌تری پیدا می‌کند. میلیون‌ها کودک در مناطقی زندگی می‌کنند که از منازعات مسلحانه تأثیر می‌پذیرند. مدرسه در چنین شرایطی ویران می‌شود، به پناهگاه تبدیل می‌شود، مسیر دسترسی به آن ناامن می‌گردد و معلمان و دانش‌آموزان کشته یا آواره می‌شوند. خارج ماندن طولانی از مدرسه نیز خطر استثمار، خشونت، کار کودک و جذب کودکان در نیروها و گروه‌های مسلح را افزایش می‌دهد.

غزه یکی از تکان‌دهنده‌ترین تصاویر این روند را در برابر جهان قرار داده است. تخریب گسترده مدارس و زیرساخت‌های آموزشی، آوارگی جمعیت، گرسنگی و مرگ هزاران کودک، امکان یک زندگی عادی و استمرار آموزش را برای نسلی از کودکان از میان برده است. در سودان نیز جنگ میلیون‌ها کودک را از مدرسه بیرون رانده است. افغانستان، یمن و بسیاری دیگر از مناطق جنگ‌زده شکل‌های متفاوتی از همین فرایند را تجربه کرده‌اند. جنگ علاوه بر کشتن انسان‌های امروز، ظرفیت‌های انسانی و اجتماعی نسل آینده

را نیز تخریب می‌کند.

کودک در جنگ‌های معاصر هم‌زمان زیر فشار چند سازوکار قرار می‌گیرد: بمباران و خشونت مستقیم، آوارگی، گرسنگی، تخریب مدرسه، مرگ یا بیکاری والدین، کار کودک و قطع فرایند یادگیری.

رقابت‌های ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ، مداخلات و جنگ‌های امپریالیستی، اشغال، بنیادگرایی و نیروهای ارتجاعی محلی و اقتصاد سودآور جنگ، هزینه‌های خود را بر زندگی مردمی تحمیل می‌کنند که کمترین سهم را در تصمیم‌گیری درباره آغاز و ادامه این جنگ‌ها دارند. کودکان در پایین‌ترین نقطه این سلسله قدرت قرار گرفته‌اند.

از این منظر، حق آموزش با حق غذا، مسکن، سلامت، امنیت و زندگی عاری از استثمار پیوند دارد. آموزش عمومی باکیفیت به تأمین مالی عمومی گسترده، مدارس ایمن، تغذیه مناسب، معلمان برخوردار از امنیت شغلی و معیشت شایسته، آموزش متناسب با زبان و محیط زندگی کودک، محتوای مرتبط با واقعیت اجتماعی و دسترسی برابر در شهر و روستا نیاز دارد. مبارزه با کار کودک نیز بدون کاهش فقر خانواده و ایجاد نظام مؤثر حمایت اجتماعی به نتیجه پایدار نمی‌رسد. خانواده‌ای که برای زنده ماندن به درآمد فرزندش وابسته است، با توصیه اخلاقی نمی‌تواند کودک را از بازار کار خارج کند.

سالگرد مرگ صمد بهرنگی از این رو یادآوری یک مسئله همچنان زنده است. بیش از نیم قرن بعد، کلاس کوچک آموزگار روستا به پرششی جهانی پیوند خورده است. همان کودکی که صمد در روستاهای آذربایجان می‌دید، امروز با صورت‌های گوناگون در حاشیه شهرهای ایران، در روستاهای محروم، در میان کودکان بلوچ، گُرد، عرب و آذری، در میان کودکان مهاجر افغانستانی، در کارگاه‌ها و خیابان‌ها، در اردوگاه‌های آوارگان و زیر آوار مدارس مناطق جنگی حضور دارد. فناوری تغییر کرده، جهان ثروتمندتر شده و ظرفیت تولید بشر به سطحی رسیده است که تأمین آموزش باکیفیت برای همه کودکان از نظر مادی امکان‌پذیر است. تداوم محرومیت آموزشی در چنین جهانی از نحوه توزیع ثروت،

قدرت و منابع سخن می‌گوید.

میراث ماندگار صمد را می‌توان در همین پیوند میان کلاس درس و جامعه جست‌وجو کرد. آموزش زمانی به نیروی رهایی‌بخش زندگی کودک تبدیل می‌شود که او را انسانی صاحب حق، اندیشه و آینده بشناسد؛ جهانی را که در آن زندگی می‌کند برایش قابل فهم کند؛ قدرت پرسیدن را در او پرورش دهد و امکان دهد افق زندگی‌اش از محدوده‌ای که فقر، تبعیض و جنگ برایش تعیین کرده‌اند فراتر رود. جامعه‌ای که برای کودکان خود چنین امکانی فراهم می‌کند، بخشی از آینده‌اش را آگاهانه می‌سازد. جامعه‌ای که میلیون‌ها کودک را میان چرخ‌دنده‌های فقر، بازار کار و جنگ رها می‌کند، نابرابری امروز را به نسل بعد منتقل می‌کند. شاید پس از گذشت این همه سال، زنده‌ترین پرسش صمد همچنان همین باشد: مدرسه و جامعه چه امکاناتی در اختیار کودک می‌گذارند تا بتواند جهان خود را بشناسد و در ساختن آینده خویش سهم داشته باشد؟

تحریریه

شهریور ۱۴۰۵



به مناسبت سی‌وهشتمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

شهریور امسال، سی‌وهشتمین سالگرد یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران است؛ قتل عام زندانیان سیاسی در سیاهچال‌های جمهوری اسلامی. سی‌وهشت سال پیش، پس از پذیرش قطعنامه سازمان ملل درباره آتش بس در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، خمینی که جنگ را «نعمت الهی» می‌نامید و خواهان ادامه آن تا «رفع فتنه از عالم» بود، پذیرش آتش بس را به «نوشیدن جام زهر» تشبیه کرد. پایان جنگ برای او نه پایان خونریزی، بلکه آغاز نگرانی از احیای جنبش‌های اجتماعی و بازگشت نیروهای آگاه و مبارز به صحنه سیاسی بود.

امروز، در حالی وارد سی‌وهشتمین سالگرد این فاجعه فراموش نشدنی میشویم که بعد از حملات تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران جنگ همچنان ادامه دارد و از طرفی محاصره اقتصادی و تحریم‌های همه جانبه، که فقر و فلاکت بیشتری بر توده‌های زحمتکش تحمیل کرده است. و چشم‌انداز روشنی برای پایان این وضعیت فاجعه بار دیده نمی‌شود.

در چنین شرایطی، درگیریهایی متقابل جمهوری اسلامی در کنار تحولات منطقه و تهدیدات نظامی آمریکا و اسرائیل، بهانه‌ای در اختیار رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار داده تا همچون گذشته سرکوب جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات توده‌ای را تشدید کند. دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام فعالان اجتماعی افزایش یافته و به عبارت دیگر جنگ میان نظام حاکم و توده‌های رنج و کار، بی‌وقفه ادامه دارد.

با این حال، بیداری و آگاهی طبقه کارگر، زنان، جوانان و اقشار زحمتکش، چشم‌اندازهای نوینی پیش روی انقلابیون و همه کسانی گشوده است که به آرمان‌های انسانی شهدای دهه ۶۰، به‌ویژه قتل عام‌شدگان ۶۷، وفادار مانده‌اند. یادآوری مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی در برابر چوبه‌های دار و تیرباران، امروز قوت قلب نسل به‌پاخواسته و الهام‌بخش مبارزه برای رهایی از ستم، استثمار و سرکوب نظام حاکم و امپریالیسم و ارتجاع منطقه است.

در این میان بی‌تردید، سازمانیابی جنبش دادخواهی خانواده‌ها و بازماندگان هزاران انسانی که زیر شکنجه جان باختند یا در زندان‌ها قتل عام شدند، با شعار آزادی زندانیان سیاسی و «محاكمة آمرین و عاملین کشتارها» می‌تواند به گسترش مبارزه یاری رساند و تلاش ارتجاع حاکم و قلم‌به‌مزد هایش را برای پاک کردن این جنایت بزرگ از حافظه تاریخی مردم ایران و افکار عمومی مترقی جهان خنثی کند.

گرامی باد یاد و خاطره همه جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم
سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی برقرار باد جمهوری فدراتیو شورایی زنده باد سوسیالیسم
سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
هفتم شهریور ۱۴۰۵

از بطن ناامیدی تا طلیعه‌ی رهایی:

درآمدی بر عاملیت انسان

امید و ضرورت همبستگی در ایرانِ امروز

به این درک می‌رسد که سیستم حاکم هیچ اراده و توانی برای حل بحران‌ها ندارد و بقای خود را صرفاً در تشدید سرکوب و غارت می‌بیند، توهّمات و امیدهای واهی به اصلاح از درون همان ساختار رنگ می‌بازد. این فروپاشی توهّمات، در ابتدا خود را به شکل یأس و ناامیدی نشان می‌دهد. انسان متوجه می‌شود که هیچ ناجی بیرونی و هیچ معجزه‌ای در کار نیست. همین آگاهی دردناک، زمینه‌ساز بیداری اجتماعی و شکل‌گیری اراده‌ی جمعی برای تغییر وضعیت موجود است. یأسِ امروز جامعه‌ی ما، سوگواری برای از دست رفتن آخرین امیدها به ساختار مستقر است و همزمان، پیش‌درآمدی قطعی برای شکل‌گیری یک مقاومت فعال و بنیادین محسوب می‌شود.

عاملیت انسان؛ سازندگان تاریخ در کارخانه و کوچه‌های شهر

یکی از زیباترین و رهایی‌بخش‌ترین مفاهیم در فلسفه‌ی مارکسیستی، تأکید بر نقش سوژه‌ی انسانی و عاملیت او در تغییر تاریخ است. تاریخ، موجودی مستقل و بیرون از اراده‌ی انسان‌ها نیست که بر سرنوشت ما حاکم باشد.

دیالکتیکی از وضعیت کنونی، راه‌های تازه‌ای را برای درک این شرایط و عبور از آن پیش روی ما می‌گذارد. در نگاه نخست، ناامیدی یک حس کاملاً منفی و بازدارنده به نظر می‌رسد. در مواجهه با اخبار هر روزه از تورم، سرکوب دستمزدها، اخراج کارگران، بازداشت فعالان مدنی، زندان و اعدام‌های روزانه و سایه‌ی شوم جنگ، انسان در زندگی روزمره‌ی خود احساس بی‌پناهی می‌کند. وقتی یک کارگر پس از ماه‌ها تلاش بی‌وقفه، توان تأمین حداقل‌های زندگی خانواده‌اش را ندارد، یا یک معلم و پرستار با وجود سال‌ها خدمت، در تأمین هزینه‌های درمان و مسکن خود درمی‌ماند، ناامیدی به یک تجربه‌ی زیسته‌ی کاملاً ملموس تبدیل می‌شود. نباشید فراموش کرد که این ناامیدی عمیق، محصول مستقیم تضادهای بنیادین و ساختاری نظامی است که به پایان راه خود نزدیک می‌شود. مارکس به ما می‌آموزد که ساختارهای کهنه، ناعدالانه و خفقان‌آور، در روند زوال خود به سطحی از بی‌منطقی و خشونت عریان می‌رسند که تحمل آن‌ها برای اکثریت جامعه غیرممکن می‌شود. این غیرقابل تحمل شدن شرایط، نقطه‌ی آغازین آگاهی است. زمانی که انسان تحت ستم و استثمار

در بهار سال ۱۸۴۳، زمانی که کارل مارکس جوان تنها بیست و پنج سال داشت، نامه‌ای از دوست و هم‌فکرش آرنولد روگه دریافت کرد. روگه، خسته و سرخورده از فضای به شدت خفقان‌آور و تسلیم‌طلبانه‌ی آلمان آن روزگار، از ملتی نوشته بود که ظاهراً هیچ آینده‌ای ندارد. در نگاه روگه، رخوت و ناامیدی سراسر جامعه را فرا گرفته بود و هیچ روزنه‌ای برای رهایی دیده نمی‌شد. پاسخ مارکس به این نامه‌ی پر از یأس، یکی از درخشان‌ترین و در عین حال انسانی‌ترین تحلیل‌ها را درباره‌ی مفهوم «ناامیدی اجتماعی» ارائه می‌دهد. او در آن مکاتبه می‌نویسد: «با این حال، ناامیدی وجود داشته، حتی اگر فقط ناشی از سقوط شتابان حاکمان مستبد باشد و هنوز به یک مقاومت فعال تبدیل نشده باشد، من را سرشار از امید به آینده می‌کند.» این گزاره‌ی تاریخی، امروز بیش از هر زمان دیگری در تار و پود زندگی روزمره‌ی ما در ایران و جهان طنین‌انداز است. ما امروز در نقطه‌ای از تاریخ ایستاده‌ایم که اضطراب، فشارهای اقتصادی، اخبار جنگ و انسداد سیاسی، همچون غباری سنگین بر سینه‌ی جامعه نشسته است. با وجود این، خوانش دقیق و

تاریخ را انسان‌ها می‌سازند؛ انسان‌هایی که در خیابان‌ها راه می‌روند، در محل کار و کارخانه‌ها عرق می‌ریزند، در مدارس تدریس می‌کنند و در خانه‌ها به رتق و فتق امور می‌پردازند.

در زندگی روزمره، تک‌تک مقاومت‌های خرد و کلان ما معنایی تاریخی دارند. زمانی که زنان با شجاعت و ایستادگی، حق بدیهی خود را بر بدن و پوشش خویش در فضاهای عمومی تثبیت می‌کنند، زمانی که بازنشستگان برای احقاق حقوق پامال‌شده‌ی خود کف خیابان را به تسخیر درمی‌آورند، و زمانی که کارگران با اعتصابات خود چرخ‌های استثمار را متوقف می‌سازند، ما در حال تماشای تجلی ناب عاملیت انسان هستیم.

این مقاومت‌ها نشان می‌دهد که انسان ایرانی ساکت در غرب آسیای همیشه ملتهب در برابر ماشین سرکوب و استثمار، یک قربانی منفعل نیست. ما در حال درک قدرت بازوان، اندیشه و همبستگی خود هستیم. در این مسیر، تغییرات اجتماعی از دل همین تجربه‌های زیسته، گفت‌وگوهای درون خانه و اتوبوس و مترو، بحث‌های درون کارگاه‌ها و همدردی‌های همسایگان با یکدیگر جوانه می‌زند. ما با شناخت دقیق جایگاه خود در شبکه‌ی تولید و بازتولید اجتماعی، قدرت نهفته در اتحاد طبقاتی خود را بازمی‌یابیم و اراده می‌کنیم تا طرحی نو دراندازیم.

نگاهی به تجربیات مشابه تاریخی، چراغ راه ما در درک مسیر پیش رو است. تاریخ مبارزات طبقاتی و آزادی‌خواهانه، سرشار از لحظاتی است که سیاهی به اوج خود رسیده و یأس بر همه‌جا سایه افکنده است، و دقیقاً در همان نقاط، شعله‌های تغییر زبانه کشیده‌اند.

وضعیت روسیه در حد فاصل سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ یک نمونه‌ی درخشان آموزشی است. پس از سرکوب خونین انقلاب ۱۹۰۵ (که به یکشنبه‌ی خونین معروف شد)، تزاریسیم با تمام قوا به جان

جامعه افتاد. فعالان دستگیر شدند، تشکل‌ها در هم کوبیده شدند و موجی از ناامیدی، انفعال و سرخوردگی در میان کارگران و روشنفکران روس پدیدار گشت. سال‌های پس از آن، سال‌های سنگین واکنش و استبداد بود. با آغاز جنگ جهانی اول، فقر، قحطی و کشتار نیز به این استبداد افزوده شد. در آن روزهای تیره، شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که بزرگترین تحول قرن بیستم در راه باشد. تجمیع همان ناراضی‌ها، آموزش از شکست‌های گذشته و گسترش تضادهای سیستم در نهایت منجر به انقلاب فوریه و سپس اکتبر درخشان ۱۹۱۷ شد و طومار امپراتوری به ظاهر شکست‌ناپذیر رومانوف‌ها را در هم پیچید.

در تاریخ معاصر خودمان نیز، سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دورانی آکنده از یأس و سرخوردگی نیروهای مترقی بود. استبداد پهلوی با حمایت امپریالیسم، تمام روزه‌های تنفس سیاسی را بست. با این وجود، از دل همان سکوت و خفقان، نسل‌های جدیدی از مبارزان، روشنفکران و کارگران سر برآوردند که با تحلیل شرایط، سازماندهی نوین و آگاهی‌بخشی، مسیر انقلاب ۱۳۵۷ را هموار کردند. این برگ‌های تاریخ و ده‌ها نمونه مشابه به روشنی نشان می‌دهند که سکوت ظاهری جامعه و یأس مقطعی آن، هرگز به معنای پایان تاریخ و مرگ آرمان‌رهای و عدالت اجتماعی نیست. آتشفشان خشم فرودستان همواره در اعماق، در حال جمع‌آوری انرژی برای فورانی بنیان‌افکن است.

ایران در میانه‌ی دو لبه‌ی قیچی: امپریالیسم و استبداد داخلی

امروز ما در ایران جمهوری اسلامی زده زیر سایه جنگ و ویرانی با یک شرایط پیچیده، چندوجهی و بسیار بغرنج روبرو هستیم. جامعه‌ی ما

همزمان تحت فشار دو نیروی مخرب و بازدارنده قرار دارد. در یک سو، استبداد داخلی با تکیه بر اقتصاد نئولیبرال، شیرهی جان طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان را می‌مکد. سیاست‌های ریاضت اقتصادی، خصوصی‌سازی‌های لجام‌گسیخته، کالایی‌سازی آموزش و بهداشت، و سرکوب سیستماتیک هرگونه تشکل‌یابی مستقل کارگری و مدنی، نفس توده‌ها را به شماره انداخته است. طبقه حاکم، برای حفظ بقای اقلیتی برخوردار، هزینه‌های نجومی بحران‌های خود را مستقیماً بر دوش اکثریت مزدبگیر و تهیدست آوار می‌کند.

در سوی دیگر این میدان، هیولای امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی با ابزارهایی نظیر تحریم‌های فلج‌کننده‌ی اقتصادی، تهدیدات جنگ و ویرانی و دخالت‌های آشکار و پنهان، بر سر جامعه‌ی ما سایه انداخته است. جنگ و محاصره‌ی اقتصادی و تحریم‌های امپریالیستی، پیش و بیش از آنکه به حاکمان آسیبی برسانند، سفره‌ی خالی کارگران، بیماران نیازمند به دارو و اقشار آسیب‌پذیر را هدف قرار داده‌اند. در شرایط کنونی و با تشدید بحران‌ها در منطقه، طبل جنگ و تجاوز نظامی با صدای بلندتری به گوش می‌رسد.

جنگ، در ذات خود، مخرب‌ترین ابزار سرمایه‌داری برای بازتولید خود و سرکوب نیروهای انقلابی است. بروز هرگونه درگیری نظامی، بزرگترین هدیه به استبداد داخلی برای امنیتی کردن صد در صد فضای جامعه، سرکوب خشن مطالبات معیشتی و کارگری تحت لوای «دفاع از وطن» و به حاشیه راندن مبارزات دموکراتیک است. ما آگاهیم که امپریالیسم جهانی هرگز دغدغه‌ی آزادی و دموکراسی برای نیروی کار و زحمت را نداشته است. آن‌ها همواره به دنبال بازارهای جدید، منابع ارزان و دولت‌های دست‌نشانده هستند. بنابراین، رهایی

ناامیدیِ امروزِ جامعه‌ی ما، نشانه‌ی روشن‌بیداری و درک عمیقِ بن‌بستِ سیستمِ حاکم است. این زوالِ پرشتابِ مستبدان، به زودی جای خود را به یک مقاومتِ سراسری، سازمان‌یافته و آگاهانه خواهد داد. زندگیِ روزمره‌ی ما در ایران، با تمام رنج‌ها و تنگناهایش، کارگاهِ بزرگِ تاریخ‌سازی است. هر گامی که در مسیرِ آگاهی‌بخشی و سازمان‌دهی برمی‌داریم، هر دستِ رفاقتی که در محیط کار به سوی همکارانمان دراز می‌کنیم، و هر فریادِ حق‌طلبانه‌ای که سر می‌دهیم، آجری است که بنایِ جامعه‌ی آزاد و برابرِ فردا را می‌سازد. ما با تکیه بر خردِ جمعی، همبستگیِ طبقاتی و اراده‌ی استوارِ انسانی خود، از این گذرگاهِ تاریک و دشوار عبور خواهیم کرد. ما آینده را در میانِ دست‌های پینه‌بسته و ذهن‌های بیدارِ زحمتکشان می‌بینیم و با تمام توان، برای رسیدن به سپیده‌دمِ رهایی و برقراریِ جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار، به پیش خواهیم رفت. آینده از آن ماست؛ ما سازندگانِ تاریخی‌م و امید، نامِ دیگرِ مقاومتِ ما ست.

آرش حسام
مرداد ۱۴۰۵

مدافعانِ واقعیِ آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است.

همگرایی به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌ها و نقدهای سازنده نیست. ما بر این باوریم که تنوعِ دیدگاه‌ها در درونِ جبهه‌ی نیروهای مترقی، نقطه‌ی قوتِ ماست و باعث پویاییِ گفتمان می‌شود. با این وجود، ما در برابرِ دو دشمنِ خونخوار — استبدادِ سرمایه‌داریِ داخلی و امپریالیسمِ تجاوزگرِ خارجی — راهی جز دست‌یافتن به یک پلتفرمِ مشترکِ مبارزاتی نداریم.

ما نیازمندِ ایجادِ جبهه‌ای واحد از نیروهای انقلابی و مترقی هستیم که بر پایه‌ی مطالباتِ ملموس و عینیِ طبقاتِ فرودست شکل گرفته باشد. مطالباتی همچون لغو بی‌قید و شرطِ استثمار، آزادیِ تشکلیابی و اعتصاب، برابریِ کاملِ حقوقِ زنان و مردان، حقِ تعیینِ سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها و «اقلیت‌ها»، و مقابله‌ی سازش‌ناپذیر با هرگونه مداخله‌ی امپریالیستی و جنگ‌افروزی.

وظیفه‌ی هر انسانی که دل در گروهِ آزادی دارد، در شرایطِ کنونی، حضورِ مستمر در میانِ توده‌ها، شنیدنِ دردهای آن‌ها و ترجمانِ این دردها به یک زبانِ سیاسیِ رهایی‌بخش است. ما باید در محیط‌های کار، محلات، دانشگاه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، بذلِ آگاهی و همبستگی را بکاریم. وقتی یک کارگرِ اعتصابی می‌بیند که دانشجویان و معلمان به حمایت از او برخاسته‌اند، ناامیدی‌اش به قدرتی بی‌بدیل تبدیل می‌شود. وقتی فعالانِ محیط زیست، مبارزاتِ خود را با مطالباتِ کارگران پیوند می‌زنند، درک می‌کنیم که همه‌ی ما در یک کشتی نشسته‌ایم و مقصدِ نهایی ما، رهاییِ کاملِ انسان از بندِ هرگونه ستم و بیگانگی است.

کلام آخر: امید ما، اراده‌ی ماست
بازگردیم به جمله‌ی درخشانِ مارکس.

کارگران و زحمتکشان یک پروژه‌ی کاملاً خودبنیاد و متکی به نیرویِ عظیمِ توده‌های داخل کشور است.

یکی از واقعیت‌های تلخ و دردناک در شرایطِ کنونی، پراکندگی، تشتت و انشقاق در میانِ نیروهای انقلابی، چپ و آزادی‌خواه است. سرکوبِ مداوم، فقدانِ فضاها برای گفت‌وگو و تبادل نظر، و همچنین پیچیدگیِ شرایطِ داخلی و بین‌المللی، باعث شده است تا نیروهای مترقی دچار نوعی تفرقه و چندپارگی شوند.

در زندگیِ روزمره، این پراکندگی خود را در احساسِ تنهاییِ فعالانِ نشان می‌دهد. یک دانشجوی مبارز در دانشگاه، یک کارگرِ آگاه در کارخانه و یک فعالِ حقوق زنان در محیط کار خود، اغلب احساس می‌کنند که در برابرِ کوهی از مشکلات، تک و تنها رها شده‌اند. این فقدانِ انسجامِ سازمانی و نظری، مانع از آن می‌شود که مقاومت‌های پراکنده و خردِ روزمره، به یک جویبارِ قدرتمندِ سراسری تبدیل شود.

گروه‌ها و جریان‌های مختلف، گاه‌گاه درگیر اختلافاتِ فرعی و مباحثاتِ تئوریکِ انتزاعی می‌شوند و از تمرکز بر دردها و مطالباتِ فوری و ملموسِ طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان باز می‌مانند. این پراکندگی، دقیقاً همان نقطه‌ی ضعفی است که استبدادِ داخلی و مداخله‌گرانِ خارجی روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند تا مسیرِ یک دگرگونیِ بنیادین و دموکراتیک را سد نمایند.

ضرورتِ تاریخی: همگراییِ نیروهای مارکسیست و مترقی

برای عبور از این شرایطِ پیچیده و تبدیل کردنِ یاسِ عمومی به موتورِ محرکه‌ی یک انقلابِ اجتماعی، ما نیازمند یک بازنگریِ جدی در رویکردها و عملکردهای خود هستیم. ضرورتِ تاریخیِ امروز، همگرایی، اتحاد و سازمان‌یابیِ نیروهای مارکسیست، سوسیالیست و تمامی

پشت صفحه چه می گذرد؟ قدرت، الگوریتم و تولید واقعیت

دارد.

در اینجا فقر به یک وضعیت انسانی انتزاعی تبدیل می شود؛ گویی بخشی طبیعی از تنوع زندگی بشر است. شخصیت فقیر با «کرامت»، «صبر»، «قناعت» و «توانایی لذت بردن از چیزهای کوچک» تعریف می شود. این صفات در تجربه واقعی انسان ها وجود دارند و می توانند ارزشمند باشند، اما هنگامی که جای توضیح شرایط مادی زندگی را می گیرند، نتیجه سیاسی متفاوتی تولید می کنند. مسئله اجتماعی به داستان شخصیت فردی تبدیل می شود و ساختاری که فقر را به صورت مستمر بازتولید می کند از مرکز توجه خارج می ماند.

شبکه های اجتماعی این فرایند را وارد مرحله تازه ای کرده اند. «زندگی ساده»، «زندگی روستایی»، «مینیمالیسم»، «کوچک زیستی» و انواع مشابه آن به ژانرهای پرمخاطب تبدیل شده اند. میلیون ها نفر ویدیوهایی از خانه های کوچک، غذاهای ساده، زندگی دور از شهر و مصرف محدود تماشا می کنند. در بسیاری از این روایت ها مرز میان انتخاب و اجبار محو می شود. کاهش مصرف برای فردی با امنیت مالی می تواند یک انتخاب سبک زندگی باشد؛ زندگی در فضای کوچک برای خانواده ای که توان پرداخت اجاره بالاتر را ندارد نتیجه موقعیت طبقاتی است. تصویر می تواند این دو وضعیت کاملاً متفاوت را از نظر زیبایی شناختی شبیه یکدیگر کند.

سرمایه داری در اینجا توانایی قابل توجه خود برای تبدیل حتی نقد و نارضایتی از پیامدهای خویش به کالا را نشان می دهد. اعتراض به مصرف گرایی می تواند به بازار تازه ای برای محصولات مینیمالیستی تبدیل شود. میل به زندگی طبیعی می تواند صنعت گردشگری و سبک زندگی ایجاد کند. نگرانی درباره محیط زیست می تواند به هویت مصرفی تازه ای تبدیل شود. حتی تصویر زندگی فقرا نیز می تواند میلیون ها بازدید تولید کند، تبلیغات جذب کند و برای پلتفرم، تولیدکننده محتوا و واسطه های تبلیغاتی درآمد بسازد. در چنین چرخه ای، نمایش محرومیت خود قابلیت ارزش آفرینی اقتصادی پیدا می کند.

این وضعیت رابطه پیچیده ای میان همدلی و مصرف ایجاد می کند. مخاطب ممکن است هنگام دیدن زندگی یک کارگر مهاجر، کودک حاشیه نشین یا خانواده ای فقیر واقعاً متأثر شود. احساس او لزوماً ساختگی نیست. ساختار رسانه ای می تواند همین احساس واقعی را در محدوده تجربه شخصی نگه دارد. چند دقیقه اندوه، یک کامنت، یک قلب، یک اشتراک گذاری و سپس حرکت انگشت به سوی محتوای بعدی. رنج اجتماعی در چنین ریتمی به واحدهای کوتاه تجربه عاطفی تقسیم می شود. اقتصاد توجه دقیقاً از همین ریتم تغذیه می کند.

پلتفرم ها، آژانس های تبلیغاتی، شرکت های فناوری، سرمایه گذاران، صاحبان برند، تولیدکنندگان محتوا و میلیون ها کاربر است که درون مناسبات اقتصادی مشخصی فعالیت می کنند.

همین مناسبات بر شکل روایت واقعیت نیز اثر می گذارند. رسانه فقط رویدادها را منتقل نمی کند؛ از میان انبوه رویدادهای موجود انتخاب می کند، آنها را در قالب معینی قرار می دهد، برخی عناصر را برجسته می کند و برخی عناصر را به حاشیه می راند. حتی تصویری کاملاً واقعی می تواند روایتی بسیار محدود از واقعیت ارائه کند. دوربین می تواند رنج یک خانواده را با جزئیات نشان دهد و مناسباتی را که آن رنج را تولید کرده اند خارج از قاب باقی بگذارد.

این مسئله در بازنگایی فقر به شکلی روشن دیده می شود. فقر یکی از واقعی ترین و خشن ترین مناسبات اجتماعی جهان امروز است، اما همین واقعیت می تواند به ماده خام یک محصول فرهنگی جذاب تبدیل شود. خانه کوچک، غذای ساده، لباس فرسوده، کوچه خاکی، دست های پینه بسته و سفره محدود می توانند با نورپردازی گرم، موسیقی احساسی و تدوین حرفه ای در قالب داستانی درباره «سادگی زندگی» عرضه شوند. رنج در این فرایند از زمینه تاریخی و اقتصادی خود جدا می شود و به تجربه ای عاطفی برای مصرف مخاطب تبدیل می گردد.

چنین تصویری ممکن است کاملاً واقعی باشد. خانواده واقعاً فقیر است، خانه واقعاً کوچک است و دشواری زندگی نیز ساخته دوربین نیست. معنای اجتماعی تصویر در نحوه سازمان دادن همین واقعیت شکل می گیرد. دوربین می تواند نشان دهد مردم چگونه با درآمد اندک زندگی می کنند، چگونه غذا تهیه می کنند، چگونه در خانه ای کوچک شادی می آفرینند و چگونه سختی را تحمل می کنند. مجموعه این تصاویر می تواند مخاطب را عمیقاً متأثر کند و همزمان پرسش درباره دستمزد، مالکیت، مسکن، بیکاری، توزیع ثروت، خدمات عمومی و مناسبات طبقاتی را بیرون از روایت نگه

قدرت رسانه در جهان معاصر بیش از هر زمان دیگری با سازمان اقتصادی زندگی روزمره درهم تنیده است. آنچه روی صفحه تلفن همراه، تلویزیون، پلتفرم های ویدیویی و شبکه های اجتماعی ظاهر می شود، در فضایی شکل می گیرد که توجه انسان ارزش اقتصادی دارد. هر توقف کوتاه روی یک تصویر، هر کلیک، جست و جو، واکنش، اشتراک گذاری و حتی سرعت عبور از یک محتوا می تواند به داده تبدیل شود. این داده ها برای شناخت رفتار مخاطب، پیش بینی علایق او و نگهداشتن طولانی تر او در محیط پلتفرم به کار گرفته می شوند. به این ترتیب، بخشی از زندگی روزمره انسان وارد چرخه ای شده است که در آن توجه، احساس، کنجکاوی و اضطراب قابلیت تبدیل شدن به درآمد دارند.

الگوریتم ها در چنین ساختاری ابزارهای فنی خنثی برای مرتب کردن حجم عظیم اطلاعات نیستند. شیوه طراحی و عملکرد آنها با مدل اقتصادی شرکت هایی پیوند دارد که مالک پلتفرم ها هستند. محتوایی که توانایی بیشتری برای متوقف کردن مخاطب، تحریک واکنش و افزایش زمان حضور او داشته باشد، از امکان بیشتری برای دیده شدن برخوردار می شود. خشم، ترس، هیجان، رسوایی، میل، حسادت و سرگرمی سریع در این اقتصاد ارزش قابل اندازه گیری پیدا می کنند. مسئله اصلی نیز الزاماً وجود اتاق فرمانی نیست که هر محتوای روزانه را تعیین کند. منطق اقتصادی خود سیستم می تواند میلیون ها تصمیم پراکنده را در جهتی مشابه سازمان دهد.

این تحول ادامه فرایندی طولانی تر در تاریخ سرمایه داری است که طی آن فرهنگ به حوزه ای گسترده برای تولید کالا تبدیل شد. موسیقی، سینما، خبر، سرگرمی، ورزش، ادبیات و تصویر در کنار ارزش فرهنگی و اجتماعی خود، وارد مناسبات تولید، مالکیت، سرمایه گذاری و سودآوری شدند. کارخانه فرهنگی امروز الزاماً ساختمانی با مدیرانی نیست که درباره محتوای ذهن انسان تصمیم بگیرند. شبکه ای جهانی از شرکت های رسانه ای، استودیوها،

واقعیت است. تصویر و خبر همچنان اطلاعات ارزشمند در اختیار ما می‌گذارند، اما معنا در خود تصویر حاضر و آماده نیست. معنا از رابطه تصویر با زمینه اجتماعی، تاریخ و مناسبات مادی زندگی ساخته می‌شود.

جامعه‌ای که فقر را صرفاً تماشای می‌کند، به تدریج می‌تواند به حضور دائمی آن عادت کند. جامعه‌ای که جنگ را به جریان تصاویر کوتاه تبدیل می‌کند، ممکن است ویرانی را به بخشی از مصرف روزانه خبر تبدیل کند. جامعه‌ای که موفقیت را از خلال نمایش دائمی ثروت می‌سنجد، زمینه‌های ساختاری نابرابری را به مسئله توانایی فردی ترجمه می‌کند. در همه این موارد، رسانه در سازمان دادن تجربه اجتماعی دخالت دارد و اقتصاد سیاسی رسانه تعیین می‌کند کدام تجربه‌ها امکان بیشتری برای دیده شدن، تکرار شدن و تبدیل شدن به فهم عمومی پیدا کنند.

قدرت رسانه معاصر در توانایی آن برای ساخت دروغی واحد و فراگیر خلاصه نمی‌شود. قدرت اصلی در سازمان دادن میدان دید جامعه قرار دارد؛ در تعیین ریتم توجه، در تبدیل بعضی موضوعات به مسئله عمومی و راندن برخی دیگر به حاشیه، در شکل دادن به زبان توضیح مشکلات و در تبدیل تجربه‌های انسانی به داده، تصویر و کالا. همین قدرت زمانی عمیق‌تر می‌شود که سازوکار آن عادی و طبیعی به نظر برسد.

از این رو مسئله اساسی در مواجهه با رسانه، بازگرداندن تاریخ و مناسبات اجتماعی به تصویری است که هر روز مصرف می‌کنیم. پشت تصویر یک خانواده فقیر باید امکان پرسش درباره مناسباتی وجود داشته باشد که فقر را تولید می‌کند. پشت نمایش ثروت باید فرایند تولید و توزیع آن دیده شود. پشت خبر جنگ باید منافع، قدرت‌ها و زندگی مردمی قرار گیرد که هزینه آن را می‌پردازند. پشت الگوریتم نیز باید ساختار مالکیت و اقتصادی دیده شود که از زمان و توجه انسان درآمد می‌سازد.

رسانه امروز یکی از میدان‌های اصلی کشمکش بر سر معنای جهان است. هر جامعه جهان خود را از خلال روایت‌ها می‌شناسد و هر قدرتی که بتواند شرایط تولید و گردش این روایت‌ها را کنترل کند، بر محدوده تصور جمعی نیز اثر می‌گذارد. شکستن این انحصار با توانایی دیدن روابطی آغاز می‌شود که در قاب تصویر حضور مستقیم ندارند: رابطه کار و سرمایه، ثروت و محرومیت، مالکیت و قدرت، جنگ و منفعت، فناوری و سود. درست در همین نقطه، تماشای منفعل جای خود را به فهم اجتماعی می‌دهد و رسانه می‌تواند از دستگاه مصرف بی‌پایان تصاویر به عرصه‌ای برای شناخت، حافظه جمعی، گفت‌وگو و کنش مشترک تبدیل شود.

اعتصاب می‌تواند به عنوان اختلال در حمل‌ونقل روایت شود یا به عنوان نزاعی بر سر دستمزد و شرایط کار. مهاجرت می‌تواند از دریچه بحران مرزی دیده شود یا در ارتباط با جنگ، بازار کار، نابرابری جهانی و تاریخ روابط میان کشورها بررسی شود. رویداد واحد است و چارچوب روایت بر معنایی که مخاطب دریافت می‌کند اثر می‌گذارد.

قدرت رسانه دقیقاً در همین فرایند روزمره ساخته می‌شود. بخش بزرگی از تأثیر ایدئولوژیک رسانه از طریق تکرار الگوهای معمولی شکل می‌گیرد: چه کسی متخصص معرفی می‌شود، صدای چه گروه‌هایی شنیده می‌شود، چه نوع زندگی طبیعی تلقی می‌شود، موفقیت چگونه تعریف می‌شود، کدام خشونت استثنایی و کدام خشونت عادی جلوه می‌کند، چه کسی مسئول مشکلات معرفی می‌شود و چه روابطی اساساً موضوع پرسش قرار نمی‌گیرند. تکرار طولانی این انتخاب‌ها محدوده‌ای برای تصور اجتماعی ایجاد می‌کند.

با این همه، رسانه میدان یک‌دست و بسته‌ای نیست. همان زیرساخت‌هایی که سرمایه برای تبلیغات، استخراج داده و سازمان‌دهی توجه ساخته است، امکان تولید و گردش روایت‌های مستقل را نیز فراهم کرده‌اند. اعتصاب کارگران می‌تواند بدون عبور از سردبیری یک شبکه بزرگ دیده شود. خانواده‌های دادخواه می‌توانند حافظه سرکوب را ثبت کنند. گروه‌های اجتماعی می‌توانند تجربه‌هایی را منتشر کنند که رسانه‌های مسلط سال‌ها از آنها عبور کرده‌اند. هزینه تولید و انتشار در بسیاری از حوزه‌ها کاهش یافته و امکان سخن گفتن برای گروه‌هایی فراهم شده که پیش‌تر برای دسترسی به مخاطب به نهادهای بزرگ رسانه‌ای وابسته بودند.

این امکان درون همان ساختار مالکیت و همان اقتصاد توجه فعالیت می‌کند و به همین دلیل همواره با محدودیت همراه است. رسانه مستقل نیز برای دیده شدن با الگوریتم رقابت می‌کند، به زیرساخت شرکت‌های بزرگ وابسته است و ممکن است برای بقا ناچار به پذیرش بخشی از قواعد سرعت، هیجان و ساده‌سازی شود. مسئله رسانه مستقل در نتیجه فقط تولید محتوای متفاوت نیست؛ ایجاد رابطه‌ای متفاوت میان رسانه و مخاطب نیز اهمیت پیدا می‌کند. مخاطب می‌تواند از مصرف‌کننده محتوا به مشارکت‌کننده در تولید دانش، ثبت تجربه و سازمان دادن گفت‌وگوی اجتماعی تبدیل شود.

درک انتقادی رسانه از همین نقطه معنای عملی پیدا می‌کند. پرسش درباره مالکیت رسانه، منابع درآمد، شیوه انتخاب خبر، ساختار پلتفرم، الگوریتم توزیع، منافع اقتصادی تولیدکننده و گروه‌هایی که از روایت حذف شده‌اند، بخشی از فهم خود

پلتفرم باید جریان محتوا را ادامه دهد، زیرا توقف کاربر پایان تولید داده و کاهش امکان نمایش تبلیغات است. هر موضوعی، از جنگ و کشتار تا آشپزی و سرگرمی، در یک معماری مشترک قرار می‌گیرد. ویدیویی از مباران یک شهر ممکن است چند ثانیه بعد با تبلیغ کفش، کلیپ طنز یا تصویر غذای یک رستوران جایگزین شود. تفاوت عظیم اخلاقی و انسانی میان این تصاویر در ساختار فنی «فید» به تفاوت میان چند قطعه محتوا تقلیل پیدا می‌کند.

این معماری بر ادراک زمان و توانایی تمرکز نیز اثر می‌گذارد. فهم بسیاری از مسائل اجتماعی به تاریخ، زمینه، رابطه میان علت‌ها و پیامدها و دنبال کردن استدلال نیاز دارد. اقتصاد توجه از سرعت، تازگی و واکنش فوری سود می‌برد. نتیجه، محیطی است که در آن توضیح ساختاری با محدودیت جدی روبه‌رو می‌شود. یک تحلیل درباره علت افزایش اجاره مسکن باید درباره مالکیت زمین، سیاست اعتباری، دستمزد، سرمایه مالی، ساخت‌وساز و سیاست دولت توضیح دهد؛ یک ویدیوی چندثانیه‌ای از مستأجری خشمگین می‌تواند بدون چنین توضیحی میلیون‌ها بار دیده شود. احساس بی‌عدالتی باقی می‌ماند و شناخت سازوکار تولید آن پراکنده می‌شود.

سلبریتی و اینفلوئنسر نیز درون همین اقتصاد نقش ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. شهرت نوعی سرمایه اجتماعی است که قابلیت تبدیل شدن به درآمد، اعتبار و قدرت اثرگذاری دارد. فرد مشهور می‌تواند در فاصله چند ثانیه یک کالا، سبک پوشش، الگوی زیبایی، شیوه مصرف و حتی برداشت معینی از موفقیت را در معرض میلیون‌ها نفر قرار دهد. زندگی شخصی او به ویرترین تبدیل می‌شود و مرز میان تجربه انسانی، تبلیغ تجاری و تولید ایدئولوژیک دائماً جابه‌جا می‌شود.

در چنین فضایی حتی مفهوم موفقیت نیز محتوای طبقاتی پیدا می‌کند. خانه، سفر، بدن، لباس، خودرو، رستوران و میزان مصرف به نشانه‌های قابل مشاهده موفقیت تبدیل می‌شوند. مخاطب با جریان دائمی زندگی‌هایی مواجه است که عمدتاً بخش‌های انتخاب‌شده و نمایشی واقعیت را عرضه می‌کنند. فشار روانی حاصل از این مقایسه می‌تواند به مصرف بیشتر، تلاش برای ساخت هویت نمایشی و احساس شکست فردی منجر شود. مسئله‌ای که ریشه در نابرابری اجتماعی دارد، در سطح تجربه فردی به کمبود اعتمادبه‌نفس، ناکامی شخصی یا ضعف در «ساختن خود» ترجمه می‌شود.

همین منطق در خبر و سیاست نیز عمل می‌کند. هر خبر محصول انتخاب، اولویت‌بندی، زبان، تصویر و زمینه است. مالکیت رسانه، منابع مالی، مناسبات سیاسی، دسترسی به منابع خبری و تصور رسانه از مخاطب بر این فرایند تأثیر می‌گذارند. یک

در هفته‌ای که گذشت...

در هفته‌ای که گذشت، (جمعه ۲۰ شهریور ۱۴۰۵) جنگ امپریالیسم آمریکا علیه ایران وارد مرحله‌ای شد که شاید بتوان آن را روشن‌ترین تصویر از بن‌بست شش‌ماهه دانست. روز ۹ سپتامبر، پس از حمله موشکی ایران به یک ناو آمریکایی، ارتش ایالات متحده پنج نفتکش ایرانی را هدف قرار داد و ایران نیز اعلام کرد ده شناور را در نزدیکی تنگه هرمز مورد حمله قرار داده است. تهران هم‌زمان یک پایگاه آمریکا در اردن را با موشک هدف گرفت. جریان نفت از هرمز که پیش از جنگ تا حدود ۹ میلیون بشکه در روز می‌رسید، در جریان این درگیری‌ها به حدود دو میلیون بشکه کاهش یافت و قیمت نفت دوباره از مرز صد دلار گذشت. هزینه بیمه عبور نفتکش‌ها از خلیج فارس نیز به سطحی رسیده که برای هر محموله می‌تواند بین ده تا بیست میلیون دلار هزینه اضافی ایجاد کند.

این تشدید نظامی در شرایطی رخ داده که هیچ‌یک از طرف‌های اصلی جنگ به هدف اعلام‌شده خود نرسیده‌اند. آمریکا و اسرائیل توانسته‌اند بخش مهمی از ظرفیت نظامی و اقتصادی ایران را تخریب کنند، صادرات نفت ایران زیر فشار محاصره به‌شدت کاهش یافته و اقتصاد کشور با کمبود ارز، سوخت و کالاهای اساسی روبه‌رو شده است. جمهوری اسلامی نیز توانسته بخشی از توان موشکی خود را حفظ و بازسازی کند. گزارش‌های منتشرشده در ۱۰ سپتامبر حاکی از آن است که ایران تولید محدود موشک‌های بالستیک را با استفاده از قطعات ذخیره‌شده پیش از جنگ و در تأسیسات زیرزمینی از سر گرفته است. در نتیجه، جنگ از مرحله‌ای که در آن هر طرف انتظار یک نتیجه سریع داشت عبور کرده و به جنگ فرسایشی نزدیک‌تر شده است؛ جنگی که توان اقتصادی، نظامی و اجتماعی طرفین را به‌تدریج مصرف می‌کند. برای مردم ایران، معنای این فرسایش را

باید بسیار دورتر از صحنه درگیری‌های نظامی جست‌وجو کرد. محاصره دریایی، کاهش صادرات نفت، تخریب بخشی از زیرساخت انرژی و تحریم‌های تازه آمریکا با بحران‌هایی درهم آمیخته‌اند که سال‌ها پیش از جنگ وجود داشتند: تورم مزمن، کاهش مزد واقعی، کسری بودجه، ناترازی انرژی، گسترش قراردادهای موقت، بحران صندوق‌های بازنشستگی و فرسایش خدمات عمومی. در چنین اقتصادی، هر شوک خارجی با سرعت زیادی به زندگی روزمره منتقل می‌شود. نفت کمتری فروخته می‌شود، درآمد ارزی کاهش می‌یابد، ریال سقوط می‌کند، واردات گران‌تر می‌شود و قیمت مواد غذایی، دارو و حمل‌ونقل بالا می‌رود. خانواده مزدبگیر در انتهای این زنجیره قرار دارد و امکان انتقال هزینه خود به دیگری را ندارد.

واشنگتن دقیقاً بر همین سازوکار فشار تکیه کرده است. دولت ترامپ در ۱۰ سپتامبر مجموعه دیگری از تحریم‌ها را علیه شرکت‌ها و افرادی در عراق، امارات، لبنان و ترکیه اعلام کرد که به شبکه‌های مرتبط با جمهوری اسلامی متهم شده‌اند. این اقدامات بخشی از برنامه‌ای است که وزارت خزانه‌داری آمریکا از ۲۴ اوت با عنوان «Operation Economic Outcast» «عملیات طرد اقتصادی» دنبال می‌کند و هدف آن محدودکردن دسترسی جمهوری اسلامی به منابع مالی، تجارت و شبکه‌های دورزدن تحریم‌هاست. بنا بر داده‌های منتشرشده، صادرات نفت ایران نسبت به ابتدای سال حدود ۸۹ درصد کاهش یافته است.

اثر چنین فشاری را می‌توان در صف‌های بنزین، هزینه رفت‌وآمد و بازار کار دید. گزارش‌های این هفته از کمبود شدید سوخت و صف‌های طولانی در جایگاه‌ها حکایت دارند. رانندگان کامیون، تاکسی و بخشی از رانندگان پلتفرمی نیز در اعتراض به کمبود سوخت و افزایش هزینه‌های کار

دست به اعتراض و اعتصاب زده‌اند. افزایش قیمت بنزین و کاهش یارانه سوخت، هزینه حمل‌ونقل را مستقیماً بالا برده و این افزایش از طریق شبکه توزیع وارد قیمت تقریباً تمام کالاها می‌شود.

همین رابطه در مقیاسی بزرگ‌تر در اقتصاد جهان نیز دیده می‌شود. با عبور نفت از صد دلار، هزینه انرژی و حمل‌ونقل در بسیاری از کشورها افزایش یافته است. بانک مرکزی اروپا در ۱۰ سپتامبر نرخ بهره را به ۲/۵ درصد افزایش داد و جنگ ایران و اثر آن بر قیمت انرژی را یکی از عوامل فشار تورمی دانست. بنابراین کشمکش بر سر هرمز از مرزهای منطقه عبور کرده است. کارگری در ایران، مصرف‌کننده‌ای در اروپا و خانواده‌ای در کشوری واردکننده انرژی از مسیرهای متفاوت هزینه بحرانی را می‌پردازند که تصمیم‌های آن در اختیار دولت‌ها، ارتش‌ها و شرکت‌های بزرگ انرژی قرار دارد.

این هفته دامنه بحران از هرمز به باب‌المندب نیز گسترش یافت. نیروهای حوثی در یمن شهر بندری مخار را تصرف کردند و موقعیت خود را در نزدیکی باب‌المندب تقویت کردند؛ آبراهی که حدود ۱۲ درصد تجارت جهانی از آن عبور می‌کند. این پیشروی، مسیر دریای سرخ را که پس از محدودشدن هرمز اهمیت بیشتری برای صادرات انرژی عربستان پیدا کرده بود، در معرض خطر تازه‌ای قرار داده است. اکنون دو گلوگاه اصلی تجارت جهانی انرژی، هرمز و باب‌المندب، مستقیماً درگیر یک زنجیره واحد از جنگ‌های منطقه‌ای شده‌اند.

این وضعیت تصویری از نظم منطقه‌ای چند دهه گذشته نیز به دست می‌دهد. اقتصاد کشورهای خلیج فارس، صادرات نفت، مسیرهای کشتیرانی، حضور نظامی آمریکا و امنیت دولت‌های منطقه در شبکه‌ای واحد شکل گرفته‌اند. ثبات این شبکه امکان گردش سرمایه و انرژی را فراهم می‌کرد. جنگ ایران هزینه حفظ این نظم را به‌شدت

خطر اعتراض را به خوبی درک کرده است. در کنار فشار بر تجمعات و فعالان کارگری، دستگاه قضایی روند اعدام معترضان را با سرعت ادامه می‌دهد. گزارش‌های منتشر شده، نشان می‌دهد از ۱۸ مارس تا پایان اوت دست‌کم ۵۹ مرد با اتهامات سیاسی و امنیتی اعدام شده‌اند. حداقل ۲۹ نفر از آنان در ارتباط با اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ بازداشت شده بودند. چند تن هنگام اعدام تنها ۱۸ یا ۱۹ سال داشتند و پنج اعدام در ملأعام انجام شده است. در بسیاری از پرونده‌ها هیچ اتهامی درباره قتل مطرح نبوده و احکام بر پایه اتهاماتی مانند آسیب به اموال عمومی، پرتاب سنگ یا ورود به ساختمان‌های دولتی صادر شده‌اند.

سرعت رسیدگی به برخی پرونده‌ها خود بخشی از سیاست ایجاد هراس است. فاصله بازداشت تا اعدام در بعضی پرونده‌ها کمی بیش از پنج هفته بوده است. اعترافات تحت شکنجه، محرومیت از وکیل مستقل و استفاده از عناوین مبهم امنیتی در این پرونده‌ها ثبت شده‌اند. این سیاست در جامعه‌ای اجرا می‌شود که تجربه اعتراضات دی‌ماه هنوز تازه است و عوامل اقتصادی و اجتماعی آن اعتراض‌ها همچنان پابرجا هستند.

جنگ برای حکومت امکان گسترش زبان امنیتی را نیز فراهم کرده است. اعتراض، ارتباط با خارج، فعالیت رسانه‌ای و حتی انتشار اطلاعات می‌تواند آسان‌تر در قالب تهدید امنیت ملی تعریف شوند. قانون جاسوسی مصوب سال گذشته دامنه جرایم مستوجب مجازات سنگین را گسترش داده و طبق بررسی سازمان‌های حقوق بشری در پرونده چند معترض اعدام‌شده مورد استفاده قرار گرفته است. ترکیب جنگ خارجی و بحران داخلی از این طریق به گسترش قدرت دستگاه امنیتی منجر می‌شود.

در سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا نیز بر نارضایتی داخلی ناشی از فشار اقتصادی حساب باز کرده است. کاهش ۸۹ درصدی صادرات نفت، تحریم شبکه‌های مالی و محاصره دریایی تنها ابزارهایی برای تغییر موازنه نظامی نیستند؛ آنها ظرفیت اقتصادی دولت و جامعه را فرسوده می‌کنند. واشنگتن امیدوار است این فرسایش در نهایت تهران را به پذیرش شروط آمریکا وادار کند. تجربه تحریم‌های طولانی نشان می‌دهد جامعه و طبقات مختلف این فشار را به یک اندازه تحمل نمی‌کنند. صاحبان دارایی، شبکه‌های تجاری و گروه‌های متصل به

مقابل ساختمان مرکزی شهرداری خودسوزی کرد. هم‌زمان کارکنان خط اول منطقه ششم انتقال گاز در بیدبند و اهواز چند روز اعتصاب کردند و جوانان جویای کار در برابر مجتمع‌های صنعتی خوزستان برای حق اشتغال تجمع کردند. در همین خوزستان، اسماعیل بخشی، فعال شناخته‌شده کارگری و از کارگران سابق مجتمع نیشکر هفت‌تپه، از سه‌شنبه ۱۷ شهریور در مقابل ورودی این مجتمع دست به تحصن زده و خواستار بازگشت به کار شده است. حضور دوباره بخشی در مقابل هفت‌تپه، پس از سال‌ها مبارزه کارگران این مجتمع بر سر مالکیت، خصوصی‌سازی، مزد، تشکل و حق دخالت در سرنوشت محیط کار، مسئله بازگشت به کار را از یک مطالبه فردی فراتر می‌برد و آن را به ادامه همان کشمکش طولانی بر سر قدرت کارگر در محیط تولید پیوند می‌دهد. در یکی از ثروتمندترین مناطق ایران از نظر نفت، گاز، پتروشیمی و کشاورزی صنعتی، بیکاری، اخراج، مزدهای معوق و مبارزه برای حق کار همچنان از کانون‌های اصلی کشمکش اجتماعی‌اند.

قرار گرفتن این اعتراض‌ها در کنار جنگ اهمیت ویژه‌ای دارد. نفت و گاز هم‌زمان منبع درآمد دولت، موضوع محاصره آمریکا، هدف نظامی جنگ و محل کار هزاران کارگرند. آمریکا می‌کوشد جریان درآمد حاصل از این صنعت را قطع کند. جمهوری اسلامی تلاش می‌کند همان منابع را برای حفظ توان اقتصادی و نظامی خود نگه دارد. کارگر نفت نیز از درون همان صنعت برای مزد، حقوق بازنشستگی، قرارداد و شرایط کار مبارزه می‌کند. یک میدان اقتصادی واحد سه منطق سیاسی متفاوت را در خود جمع کرده است.

همین واقعیت معنای استقلال طبقاتی را ملموس می‌کند. سیاست مستقل کارگری از نیازهای واقعی کسانی آغاز می‌شود که این صنایع را می‌گردانند و هزینه بحران را می‌پردازند. کارگر نفت برای ادامه زندگی به مزد قابل زیست، امنیت شغلی، بیمه و حق تشکل نیاز دارد. خانواده او به صلح و امنیت نیاز دارد. جامعه به آزادی سیاسی و امکان سازمان‌یابی نیاز دارد. این مطالبات مستقیماً با سیاست‌هایی برخورد می‌کنند که زندگی مردم را تابع الزامات جنگ، انباشت سرمایه و بقای ساختار قدرت کرده‌اند.

حکومت نیز رابطه میان بحران معیشتی و

افزایش داده است. شرکت‌های کشتیرانی حق بیمه جنگ می‌پردازند، دولت‌ها منابع بیشتری به ارتش اختصاص می‌دهند، مسیرهای صادرات تغییر می‌کنند و قیمت انرژی بالا می‌رود. سرمایه جهانی این هزینه‌ها را از طریق قیمت، بیمه، کرایه حمل و قراردادهای تازه توزیع می‌کند. سهم مردم عادی در این توزیع معمولاً به شکل تورم و کاهش قدرت خرید ظاهر می‌شود.

در داخل ایران نیز دولت با همین مسئله روبه‌روست: هزینه جنگ چگونه تأمین شود و چه گروه‌هایی آن را بپردازند؟ پاسخ عملی را می‌توان در وضعیت زندگی مزدگیران دید. کاهش ارزش واقعی حقوق، تأخیر در پرداخت مطالبات، بحران بیمه، فشار بر صندوق‌های بازنشستگی و کاهش خدمات عمومی، شکل‌هایی از انتقال منابع در شرایط بحران هستند. دولت برای حفظ دستگاه نظامی، امنیتی و اداری خود به منابع نیاز دارد و هم‌زمان درآمد نفتی آن به شدت کاهش یافته است. هر ریالی که در چنین وضعیتی تخصیص داده می‌شود، بخشی از یک کشمکش اجتماعی بر سر اولویت‌هاست. درست در همین هفته، در زیر صدای موشک‌ها و خبر نفتکش‌ها، بخش دیگری از ایران نیز در حرکت بود. کارکنان صنعت نفت در سکوهای دریایی و تأسیسات شرکت نفت و گاز پارس در عسلویه تجمع کردند. مطالبات آنها شامل حذف سقف حقوق، پرداخت کامل مزایا، اصلاح مالیات و بهبود شرایط مزد بود. این اعتراض‌ها ادامه «دوشنبه‌های اعتراضی» کارکنان نفت است که طی هفته‌های گذشته به صورت منظم ادامه داشته است.

در نقاط دیگری از کشور نیز اعتراض ادامه یافت. بازنشستگان مخابرات در کرمانشاه، اصفهان، همدان، ایلام، تبریز، مشهد و سنندج برای اجرای مطالبات مزدی، بیمه درمانی و پرداخت معوقات تجمع کردند. پرستاران و کارکنان درمانی در سنندج علیه مزد پایین، اضافه‌کاری اجباری و تأخیر در پرداخت‌ها به خیابان آمدند. پیک‌های موتوری در اراک در اعتراض به پایین بودن کرایه و کمیسیون بالای پلتفرم‌ها دست از کار کشیدند. کارگران کارخانه پویا نخ ایلام برای وضعیت شغلی خود تجمع کردند.

در اهواز، این بحران چهره‌ای به شدت انسانی و تکان‌دهنده پیدا کرد. یک کارگر پروژه قطار شهری با هفده سال سابقه کار که پنج ماه مزد نگرفته و با اخراج روبه‌رو شده بود، در



ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
شماره ۲۵۹ // شهریور ۱۴۰۵

تقویت تشکلهای مستقل، ایجاد شبکه‌های همبستگی و تدوین برنامه‌ای که مطالبات روزمره را به مسئله مالکیت و قدرت پیوند دهد، می‌تواند پایه همکاری وسیع‌تری میان نیروهای کمونیست، سوسیالیست و آزادی‌خواه رادیکال ایجاد کند. چنین همکاری‌ای در دل مبارزه جاری امکان شکل‌گیری پیدا می‌کند و تجربه مشترک می‌تواند زمینه وحدت‌های سیاسی عمیق‌تر را نیز فراهم سازد.

هفته‌ای که با حمله به نفتکش‌ها آغاز شد، در پایان خود تصویری روشن از موقعیت ایران ارائه می‌دهد. جنگ توانسته مسیر نفت را تغییر دهد، قیمت انرژی جهان را بالا ببرد و منابع عظیمی را مصرف کند؛ قدرت سیاسی در ایران همچنان برای مهار جامعه به اعدام و سرکوب متوسل می‌شود؛ و در همان زمان کارگران و گروه‌های مختلف اجتماعی برای مزد، شغل، درمان و زندگی قابل تحمل دست به اعتراض می‌زنند. این سه روند در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند و آینده سیاسی ایران از درون رابطه میان آنها شکل خواهد گرفت.

هیچ سازوکار خودکاری فقر را به رهایی و بحران را به تغییر اجتماعی تبدیل نمی‌کند. نیروی سازمان‌یافته این فاصله را پر می‌کند. هر اعتصابی که تجربه خود را حفظ کند، هر تشکلی که بتواند دوام بیاورد، هر رابطه‌ای که میان دو کانون مبارزه ساخته شود و هر برنامه‌ای که آزادی را با برابری اجتماعی و قدرت تولیدکنندگان پیوند دهد، بخشی از شکل‌گیری چنین نیرویی است. جنگ فرسایشی می‌تواند ماه‌ها ادامه یابد و منابع بیشتری را بلعد. مسئله تعیین‌کننده برای آینده ایران این است که در دل این فرسایش، جامعه تا چه اندازه خواهد توانست قدرت مستقل خود را سازمان دهد؛ قدرتی که صلح، آزادی و عدالت اجتماعی را به تصمیم و اراده خود مردم گره بزند.

تحریریه

جمعه ۲۰ شهریور ۱۴۰۵

قدرت ابزارهای بیشتری برای حفظ ثروت و انتقال هزینه دارند. مزدبگیران، بیکاران و بازنشستگان بخش بزرگ‌تری از هزینه را از طریق تورم، کمبود و کاهش خدمات می‌پردازند.

در چنین وضعیتی، موضع مستقل در برابر جنگ معنایی کاملاً عملی دارد. مخالفت با حملات آمریکا و اسرائیل از حق مردم برای زندگی و تعیین سرنوشت خود دفاع می‌کند. مبارزه علیه سرکوب، اعدام و استثمار در داخل نیز همان حق را در برابر طبقه حاکم پی می‌گیرد. این دو عرصه از زندگی یک جامعه واحد سخن می‌گویند؛ جامعه‌ای که می‌خواهد بدون بمباران خارجی و بدون زندان و اعدام داخلی درباره آینده خود تصمیم بگیرد.

جنبش‌های اجتماعی موجود مهم‌ترین مصالح ساختن چنین نیروی مستقلی هستند. اعتصاب کارگران نفت، اعتراض پرستاران، تجمع بازنشستگان و مقاومت زنان هر کدام تجربه‌ای از سازمان‌یابی، همبستگی و عمل جمعی تولید می‌کنند. ارزش این تجربه‌ها زمانی بیشتر می‌شود که از محدوده هر بخش عبور کنند و میان آنها ارتباط پایدار شکل بگیرد. کارگر نفت و پیک موتوری در ظاهر در دو جهان متفاوت کار می‌کنند؛ یکی در صنعتی متمرکز و راهبردی و دیگری در اقتصاد پلتفرمی و پراکنده. هر دو با مسئله سهم نیروی کار از درآمد، کنترل کارفرما بر شرایط کار و کاهش قدرت واقعی مزد روبه‌رو هستند.

همین پیوند می‌تواند به شعار «کار، نان، مسکن، آزادی» محتوایی گسترده‌تر بدهد. کار به امنیت شغلی، مزد و اختیار نیروی کار بر شرایط تولید مربوط می‌شود. نان مسئله توزیع محصول اجتماعی را پیش می‌کشد. مسکن با مالکیت زمین، بانک، اجاره و سوداگری پیوند دارد. آزادی امکان تشکّل، اعتصاب، تجمع و مشارکت مستقیم مردم در اداره جامعه را فراهم می‌کند. این مطالبات ظرفیت ایجاد زبان مشترکی میان کارگران، بازنشستگان، زنان، جوانان، معلمان، دانشجویان و حاشیه‌نشینان دارند.

برای نیروهای چپ نیز این دوره آزمونی بسیار عملی است. اهمیت یک جریان سیاسی در چنین لحظه‌ای با میزان حضورش در زندگی واقعی و توانش برای کمک به سازمان‌یابی سنجیده می‌شود. ایجاد ارتباط میان کانون‌های مبارزه، دفاع از فعالان،

**از طریق ایمیل ادرس زیر
نظرات، پیشنهادات و انتقادات
خود
را با در میان بگذارید .**

webmaster@fedayi.org
https://fedayi.org

کار مسکن آزادی، جمهوری فدراتیو شورائی!